

اجتماعیاً نباید هیچ حزبی داخل شوند و در امور سیاسی به داخل نمایند

« خرت بهد بهاء »

آهنگ بدیع

سال ۲۹

شماره ۳۲۵

فروردین و اردیبهشت ۱۳۵۲

اول شهر البهَاء الی ۵ شهر العظْمَة ۳۱ بدیع

مخصوصاً جامعہ بهائی آسٹریا

فهرست صفحه

- ۱- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء ۲
- ۲- ترجمه پیام بیت العدل اعظم الهی خطاب به بهائیان عالم ۳
- ۳- در بیان عرفان و تصوف ارتباط آن با ریاضت بهائی - عزیر السلام ۱۲
- ۴- یک خدا، یک حقیقت، یک بشریت - ترجمه عبدالحسین نعیمی ۲۶
- ۵- غوغای عشق یار (شعر) - سید غلامرضاروحانی ۳۵
- ۶- حُسن تو پایدار (شعر) - عندلیب ۳۶
- ۷- یکجهان باغ و گلستان (شعر) - زکائی بیضائی ۳۷
- ۸- شرح حال متصاعدالی الله میرزا آقان بشیر الهی - عبدالحسین بشیر^{الهی} ۳۸
- ۹- عکس تاریخی ۴۶
- ۱۰- شمائل مقدسه - سید غلامرضاروحانی ۴۸
- ۱۱- جایشان خالی یارشان باقی ۵۱
- ۱۲- اخبار مصوّر ۵۶
- ۱۳- ای غریب دلخون... (شعر) دکتر عطاءالله فریدونی ۵۸
- ۱۴- آهنگ بدیع برای جوانان و نوجوانان ۶۱

توضیح درباره شماره گذاری نشریه

همانطوریکه طی یادداشت مندرج در شماره ۱۱ و ۱۲ سال قبل بعرض رسید بنا به خواست خوانندگان ارجمند در سال جاری از قید دو شماره برای هر جلد خودداری و فقط به ذکر ماههای مربوط و یک شماره پیاپی (مسلّم) اکتفا خواهیم کرد .

ترجمه پیام

بیت العدل اعظم

خطابه به

بهائیان عالم

نوروز ۱۳۱

ای باران عزیز الهی

هیجده سال بیشتر بقرن صعود حضرت بهاء الله و کشف نقاب ازوجه طلعت میثاق نیر آفاق باقی تمایده است و کسی نمیدانسد در این برده زمان عالم انسانی چه مقدراتی در پیش دارد . اما نکته ای که بیقین مبین میدانیم آنست که امر الهی که بقوای ذاتیه مکنونه اش متحرک است هر دم قدرتش بیشتر شود و دامنه اش وسعت گیرد و تصرفاتش در تحقق مشیت الهیه در بسط زمین روز بروز شدت یابد .

تأییدات موفوره ملا علی که ساعی جمیله خالصانجامه باران را در ده سال گذشته اجر جزیل بخشیده از جمیع جهات مشهور است و نفس این تأییدات و قیریه گذشته موجب اطمینان باران است که در آینده نیز موید به کسب رضای جمال الهی گردند و هر دعوتی را در سبیل عبودیت آستانش با موفقیت اجابت فرمایند .

نقشه پنجساله که حال اهل بها با اجرائش دعوت میگردد
 فاتحه مجاهدات اهل بهادر طی این سنوات خطیره آید است.
 در سبیل تحقق فرمان تبلیغی حضرت عبدالبها یعنی
 طرح جامع الاطرافیکه در ضمن الواح بلیغه واضحه از قلم میثاق
 نازل و فرموده حضرت ولی امرالله مشورت و ترویج امرالله در عالم
 امکان محسوب گشته این سومین نقشه جهانی است که چند اهل
 بها اجرائش را وجهه همت خویش قرار داد هاند آیت الهی
 حضرت ولی عزیز امرالله بنفسه العزیزیا تبیین و توضیح آیات
 و تجهیز و تربیت جامعهای و ایجاد یک سلسله نقشه های
 ملی در مالک و بلاد نظم اداری بهائی را تا سهیم و آنرا واسطه
 اجراء مشورت تبلیغی حضرت عبدالبها مقرر و مشخصاً طرح نقشه
 به نظیر و درخشان جهاد روحانی دهساله مباشرت فرمود.

بر اثر فتوحات حاصله از آن جهاد روحانی هرچم اسم اعظم در سراسر
 عالم با هتزاز درآمد و آن توفیقات سابقه متعاقباً در ظل نقشه
 نهساله تحکیم و اتساع پذیرفت چنانکه تعداد مدافع روحانیه
 ملکه که ارکان بیت العدل اعظمند بر یکصد و سیزده مدفل بالغ
 شد و در این رضوان با تشکیل دو مدفل ملی دیگر در هنگ کنگ
 و جنوب شرقی هندستان به یکصد و پانزده مدفل ملی خواهد رسید.

نقشه پنجساله سه مقصد عمده دارد: یکی حفاظت و تحکیم
 فتوحات نائله و دیگری اتساع عظیم و برآیند جامعه بهائیه
 و بالاخره استقرار جیات بهائی و تجلیات ممتازهاش علی الخصوص
 در جامعه های محلی.

تحقق این مقاصد ثلاثه مستلزم اقداماتی در مرکز جهانی امرالله
 و اجراء اهدافی بواسطه جامعه های ملی و محلی است.

در مرکز جهانی اقدامات در سبیل تدوین و تنظیم نصوص مبارکه
 ادامه یابد و نیز ترجمه های موثق مجموعه از نصوص مبارکه بلسان
 انگلیسی بطبع رسد یکی مجموعه اش از الواح مبارکه حضرت
 بهاء الله که بعد از نزول کتاب اقدس نازل گشته و دیگری مجموعه اش
 از ادعیه و منتخبات آیات حضرت اعلی که آثار بیشتر و پر از آن حضرت
 در دسترس یاران غرب گذارد و سوم مجموعه اش از مکاتیب حضرت
 همدالبها مشتمل بر منتخباتی وسیع از الواح مبارکه مشحون از
 حکمت و بیان که در مواضع متعدده نازل شده . و نیز بنیان مقر
 بیت العدل اعظم بر کوه کرمل شروع شود و امید میرود که بنا پیش
 در دوره نقشه به پایان رسد و نیز تنسیق و تجمیل حدائق و اراضی
 حول اماکن مقدسه ادامه یابد و مجهودات در سبیل تحکیم روابط
 بین جامعه بین المللی بهائی و ملل متحد استمرار پذیرد و -
 اقدامات و مساعی لازمه در سبیل محافظه امرالله از تضییقات و
 استخلاصش از قیود حاصله از تعصبات دینیه همچنان
 تعقیب شود .

در میدان بین المللی در مشرق الاذکار یکی در هندوستان
 و یکی در ساموا بنا شود و هشت کنفرانس بین المللی تبلیغی در
 اواسط نقشه پنجساله منعقد گردد یعنی دو کنفرانس مخصوص
 نواحی قطبی یکی در آنکوراج و دیگری در هلسنکی در ماه
 جولای ۱۹۷۶ و کنفرانسهای دیگری در پاریس در اوت ۱۹۷۶ و
 در ناپروسی در اکتبر ۱۹۷۶ و در هنگ کنگ در نوامبر ۱۹۷۶ و
 کنفرانسی در هریرک از شهرهای اوکلند نیوزیلند و همپه برزیل
 در ژانویه ۱۹۷۷ و یک کنفرانس در شهر مریدا در کشور مکزیک
 در فوریه ۱۹۷۷ .

شانزد همدفتر روحانی ملی تشکیل شود یعنی محافل ملیه
باهاماس ، پروندی ، قبرس ، آنتیل فرانسه ، یونان ، اردن ،
مالی ، موریتانیا ، نیو هیبری دیم ، نیجر ، سنگال ، سیرالئون ،
صومال ، سورینام و گینه فرانسه ، توگو و بالاخره ولتای علیا و نیز
حظائر قدس و اراضی مشارق از کار و موقوفات بهائی در جمیع
آن نقاط اجتماع شود .

مبادله اخبار و بیامه که جهت از دیار معلومات و تشویق باران
و اتحاد جامعه بهائی اهمیت حیاتی دارد باید نافذ و سریع
باشد و همعنان با توسعه عظیمی که در از دیار عدد مؤمنان و محافل
روحانیه و مراکز بهائی پیش بینی میشود باید طرحی منظم و مرتب
جهت ترجمه و طبع آثار بهائی اتخاذ شود که با مال هدفش
انتشار نصوص مقدسه و تعالیم امرالله به کافه نوع بشر باشد چنین
طرحی از جمله شامل تأسیس شش مؤسسه مطبوعات و ادامه
بذل مساعدت مالی جهت توزیع و انتشار مطبوعات بهائی و طرح
۴۰۹ مشروع مستلزم مساعدت های مختلفه بین محافل ملی و
اعزام ۵۵۷ مهاجر در بدایت نقشه خواهد بود .

یکی از اصول امر مبارک آنست که اهل بهاجت اجرا مقاصد
خود از غیر بهائیان اعانه و تبرع مالی قبول ننمایند زیرا تقویت
صندوق بهائی موهبتی است که حضرت بهاءالله فقط مخصوص
پیروان خویش قرار فرموده و چنین موهبتی اهل بهارا و خداها
مستول تبرع مالی به امرالله میسازد لهذا از هر يك از افراد پیاران
دعوت میشود که حتی القوم بکوشند تا با تبرعات کریمانه و مداوم خود
وسائط مادی را ایجاد بیل از دیار بخشند و حواش روز افزونی را که
امر مبارک در مقابل دارد بر آورند بسیاری از جامعه های بهائوسی

فعلاً به مساعدت از خارج نیازمندند هدف چنین جامعه‌ها باید
این باشد که هر چه زود تر مستغنی از غیر شوند و مطمئن باشند که
رب کریم مساعی روز افزونشان را تایید فرماید تا بتوانند علاوه بر بذل
قوا و اظهار خلوص و محبت به متقدیم ثروت و غنای مادی نیز در
سبیل تقدم امر اللّه توفیق یابند .

اعلان امر اللّه با طررحهائی معین جهت استفادۀ روز افزون از
وسائل مخابرات و ارتباطات عمومی باید با همتی شدید تعقیب
شود باید دانست که از طررحه‌ای اعلان امر اللّه مقصد اینست که
حقیقت و مقاصد امر جدید الهی را با اطلاع جمیع خلق برسانیم
و کلاً را اخبار کنیم ولیکن مقصد از اقدامات تبلیغی اینست که نفوس
مستعدّ را از جمیع طبقات هیئت اجتماعی به مرحله اقبال رسانیم و
در ظلّ امر اللّه در آوریم .

از گنجینه قوای معنویّه و شہامت و کمالات عالیّه جوانان عزیز
بہائی که در تحصیل فتوحات نقشه نهمساله سهمی شایان داشته‌اند
باید تا حدّ اکثر استفادہ کرد و آن گنجینہ را کریمانه در سبیل اعلان
امر اللّه و انتشار نغذات اللّه و تحکیم بنیان شریعہ اللّه مصرف داشت .
از مدافل روحانیہ تقاضا میشود تا جوانان عزیز را که قصد دارند
حیات خود را بر محور خدمات روز افزون امریہ استوار سازند هدایت
فرمایند و آنان را به مشورت بردارند .

تربیت بہائی اطفال باید یکی از وظائف ضروریّه والدین
بہائی و مدافل روحانیہ مدلتی و ملی محسوب گردد و در طی این
نقشمی باید تربیت امری نونہالان بہائی در زمرہ مجہودات ہلیغہ
منظّمہ باران قرار گیرد و تا سہم دروس اخلاقی و تعلیم و تربیت
بگفتار و کردار و شرکت دادن نونہالان در حیات جامعہ بہائی
باید از جملہ آن مجہودات باشد .

صفات معیّزه بهائی که باینتر قلم اعلیٰ معلوم و مقرر گشته باید
 بیش از پیش در جامعه بهائی در طی نقشه پنجاه ساله حتی المقدّم و
 نضج و تمکّن پذیرد و چون محور اصلی مبادی و اصول این امر
 اعظم وحدت عالم انسانی است لهذا جامعه‌های بهائی نیز باید
 مظاهر این وحدت گردند و مشهوریه اتفاق و اتحاد شوند چه در
 جهانیکه روز بروز تشعب و تحزینش بیشتر شود جامعه بهائی
 باید برعکس در روابط خود مظهر وفاق و الفت باشد و تا عالم
 انسانی بر تبه بلوغ نرسیده جامعه‌های بهائی باید بکوشند که
 در اقدامات خود طلایع آثار بلوغ را ظاهر سازند و حتی القوه -
 مشکلی را که نوع انسان با آن مواجه است ابتدا بخوبی درک کنند و
 در نهایت عقل و درایت به اداره امور پردازند . عمل بموجب این
 تعالیم و اتصاف باین صفات معیّزه بهائی هم بر ذمه افراد
 است و هم بر عهده مؤسسات بهائی ولیکن محافل روحانیّه
 محلی در نمو و تحقق آن صفات و خصائص فرصت و مدخلیتی
 عظیم دارند .

مدفّل روحانی محلی که اساسش الهی است در نخستین سطح
 هیئت اجتماعی بخدمت مشغول است و واحد اصلی اداری نظم
 جهانی حضرت بهاء الله محسوب . ارتباطش با افراد و خانواده
 بهائی است و باید آنانرا مستمراً تشویق نماید تا در ظل جامعه
 ممتاز بهائی که با حکام و حدود و قوانین و اصول شریعت
 حضرت بهاء الله زنده و پاینده است متحد و متفق گردند . پلی
 مدفّل روحانی محافظ امر الله است و راعی اغنام الله لهذا
 تقویت و بسط دامنه محافظ روحانیّه محلیّه از اعظم اهداف
 نقشه پنجاه ساله است اگر در این هدف توفیق حاصل شود بسز

رونق حیات بهائی بیفزاید و امر اللہ را درقبال دخول افواج
مقبلین بیشتر آماده و مجهز سازد و وحدت و امتیاز روز افزون
جامعه بهائی را اثبات نماید و ضعیف مضاعف نفوس سلیمه را
بسرچشمه ایمان کشاند و هزاران هزار مردم پریشان و سرگردان را
که مولود این نظم و رشکسته و محتضر عالم اند طجا و ماوی بخشد .

حضرت عبدالبهاء میفرماید :

... فِهْذِهِ الْمَدَافِلُ الرَّوْحَانِيَّةُ مُؤَيَّدَةٌ بِرُوحِ اللَّهِ وَحَامِيهَا
هَذَا الْبَهَاءُ وَيُنْشُرُ جِنَادَهُ عَلَيْهَا قَهْلٌ مِنْ مَوْهَبَةِ أَعْظَمِ مِنْ هَذَا . . .

و نیز میفرماید :

... وَهَذِهِ الْمَدَافِلُ الرَّوْحَانِيَّةُ سُرُجٌ نُورَانِيَّةٌ وَحَدَائِقُ
مَلَكُوتِيَّةٌ يَنْتَشِرُ مِنْهَا نَفْحَاتُ الْقُدْسِ عَلَى الْأَقَابِي وَ يُشْرِقُ مِنْهَا
أَنْوَارُ الْعِرْفَانِ عَلَى الْإِمَّاكِنِ وَ يُشْرِقُ مِنْهَا رُوحُ الْحَيَاتِ عَلَى كُلِّ الْجِبَاتِ

مقرر گشته که طی این نقشه پنجساله در هر وقت سال که عید
یاران در یک محل بر نه یا بیشتر بالغ گردد اولین محفل روحانی آن
محل تا سه سال بعد در سنوات بعد این محافل باید طبق معمول
در مراسم عید اعظم رضوان تشکیل گردند . از محافل ملّیه تقاضا
میشود که برای محافل روحانیّه محلّیه یا خود نقشه های مخصوصی
که مؤید اهداف نقشه پنجساله باشد طرح نمایند و انفس آن -
محافل محلّیه را تشویق کنند که بطرح نقشه های برای محافل
خوش مهارت ورزند . مشورت و معاضدت با محافل روحانیّه
در این صیقل بسیار لازم تا بتدریج آن محافل هر چه بیشتر
وظایف و مسئولیّات واقعی خود را در ظلّ نظم بدیع جهان آرای
حضرت بهاء الله ایفا نمایند . از افراد یاران نیز رجاء میکنیم که
معاضدت و حمایت صمیمانه خود را از هر یک از محافل روحانیّه

محلّیه در بیخ ندادند ابتدا با انتخاب اعضایش پرداختند و بعد
نقشه‌ها و دستورات آن مجمع منتخبه را بدو جان اجرا کنند در
هنگام بروز مشکلات به مدخل توجه نمایند و جهت موفقیتش دعا
کنند و از حصول بسط و نفوذش و از یاد جلال و عزتش مفتخر
و مسرور گردند زیرا این عطیه الهیه را که نصیب هر جامعه‌ای گشته
باید عزیزش مرد و تقویت کرد و مساعدت نمود و مطیع گردید و در
پاره‌اش دعا و مناجات کرد .

چون مدافع روحانیه محلّیه چنانچه باید و شاید در امور
نافذ و موثر باشند حیات اجتماعی باران به نحو مطلوب در عین
فعالیت و سرور تثبیت شود و در آن حصن حصین پیروان حضرت
رب العالمین برای خود ظهیر و معینی یابند که در نشر پیام جانفزای
الهی به جهانیان و اتصاف به صفات و اخلاق رحمانی شجاع‌ترو
قویترشان سازد .

مقصد غائی جمیع این مجاهدات و اعمال که باران حال با جرایش
در سراسر عالم دعوت گشته‌اند استقرار ملکوت الهی بر سبسط زمین
است .

موسسه فخریه ایادی امرالله علی الخصوص حال که با تاسیس
دارالتبلیغ بین المللی قوت بیشتری یافته مشوق و هادی و معین
باران الهی در جمیع مراتب فردی و محلی و ملی خواهند بود .
تاسیس این مرکز عظیم سبب تحقق هدفی شد که تقریباً ده سال
قبل به عالم اعلان گردید و تدابیری اتخاذ شد که اجراء و وظیفه
منصوصه صیانت و تبلیغ امرالله که از وظایف خاصه حضرات
ایادی امرالله است به آینده انتقال یابد و بدین ترتیب روح محبت
و هدایت و معاضدت حضرات ایادی امرالله از طریق دارالتبلیغ
بین المللی که عهد و دار نظارت و ارتباط خدمات حضرات —

مشاورین در سراسر عالمند بوسیله مشاورین و معاونین و مساعدین
 در هر یکل جامعه بهائی نافذ گردد و این عصبه جلیله کسبه
 دارسین جامعه جنینی جهانی حضرت بهاء الله هستند جامعه
 دائم الاتساع بهائی را اطمینان بخشید مانند که همواره طالب سبب
 سعادت حقیقه باران و در فکر اكمال فضائل معنویه و مشوق
 روحانی ایشانند که یکی از وظائف آن عصبه جلیله محسوب است.
 در این زمان که نظم قدیم متزلزل گشته و جای خود را به نظم
 بدیع میبخشد تغییرات و تطوراتی در عالم وجود در شرف و تسوع
 است که قوه تصور از ادراک شدت عاجز و ناتوان و در این مهستان
 سپاهیان طکوت فرصت و مجالی عظیم در پیش دارند یعنی
 جامعه بیبها ثیمان عالم از سقوط عقائد متداوله مطلقا ماهرل عالم و
 هیوط مؤسسات موجود مکهنگد شدت زمان اختاری بر آن نهاد مشوق
 و ما یوس و پریشان نگردد بلکه باشوقی تمام باقوانی روز افزون
 قدم همت پیش نهند و به تأسیس و بنیان مؤسسات و مشروعاتی
 بردازند که اساسش الهی و مقدر است که انوار تعالیم بدیهه
 ربانیه جهت نجات هیبت بشریه از آن ساطع و لامع گردد.
 بهت العدل اعظم

در بیان عرفان و تصوف و ارتباط آن با دیانت بهائیه

فاضل جلیل جناب عزیز الله سلیمانسی
اردکانی در سومین مجمع تحقیق منعقد توسط
لجته مجلله ملی نشر معارف امری در بساره
عرفان و تصوف و ارتباط آن با دیانت بهائیه
سخنان عالمانه مفصلی ایراد داشتند که مختصر
آنها خودشان بصورت مقاله تهیه فرموده اند و
این نشریه بلحاظ اهمیت موضوع همین مقاله
را ذیلاً بنظر خوانندگان عزیز خود میرساند .

ا . ب

این مقاله که برحسب امر مجمع محتسرم تحقیق برقم میآید، مشتمل بر رؤوس مطالب مهمه صوفیه بر سبیل اختصار بترتیب ذیل خواهد بود.

- ۱ - معنی عرفان و تصوف .
- ۲ - منشاء تصوف و عرفان .
- ۳ - مقصد و مرام عرفا .
- ۴ - اصطلاحات عرفا و متصوفین .
- ۵ - چگونگی سیر و سلوک اهل عرفان .
- ۶ - معارف و معتقدات عرفا و متصوفین .
- ۷ - نظر بهائیت در این خصوص .

● مطلب اول در معنی عرفان

عرفان در لغت بمعنی شناختن است همچنین بمعنی علم یعنی دانستن و پاره‌ئی از فضلی قوم بر آنند که لفظ علم اعم از عرفان است، باین معنی که علم شامل دانستن کلی اشیا اعم از مادی و مجرد میگردد ولی عرفان مختص است بشناختن مجردات یعنی موجودات غیر مادی قائم بذات خصوصاً مبداء المبادی تعالی شانه، ولی این قاعده کلی نیست زیرا هر دو کامه در کثیری از مواضع بمعنای یکدیگر استعمال گردیده اند و اینجا مقصود خوض و غور در لفظ عرفان و تصوف نیست چه که مقصود اصلی غیر آن است علی الخصوص که بحث لفظی در این باره پایانی ندارد زیرا در انواع کتب و قوامین در اصل و ماخذ کلمه صوفی که در اکثر موارد با لغت عرفان مرادف میباشد قلم فرمائیهای شده و سخن بطول انجامیده آخر هم مبداء و ماخذ کلمه درستی بدست داده نشده است ولی کلمه

عرفان مفهوم و معنایش واضح و همان است که ذکر شدند .

● مطلب دوم - در منشاء تصوف و عرفان

پیدايش تصوف و عرفان بحسب زمان معلوم نیست زیرا که عرفان مانند سایر کمالات حقیقی مکتبی است از دین . لهذا رسم تصوف که عبارة اخرای عرفان میباشد در میان تمام ادیان بوده و هست و مسلم است که مؤسسين شرایع یعنی انبیا و رسل از پند پیدايش انسان موجود بوده و بار تربیت بشر را بر دوش گرفته و من جمیع الوجوه حتی من حیث الزمان سبقت بر سایر افراد نوع انسان داشته اند چه که آنان مرهبان جسمانی و معلمان روحانی بوده اند و بحکم عقل همیشه مری بر مری و معلم بر متعلم پیشی داشته و دارد علی الخصوص مری و معلمی که معارف و کمالات ذاتی باشد نه اکتسابی تا اینکه محتاج باخذ علم از معلم بشری گردد و بهمین مناسبت است که جمیع امتهای عالم هر کسدام بر طبق مندرجات کتاب دینی خود معتقدند اول نفسی که در دنیا پیدا شده خواه نامش بودا باشد و خواه برهما و خواه کیو مرث و خواه آدم ابو البشر سمت پیغمبری داشته و همو سبب از دیاد نسل شده و بمردم آداب و اخلاق انسانی و راه و رسم زندگانی آموخته . جناب نعیم دین معنی میگوید :

هر کجا علم و عقلی از دین است

آنچه گل بینی از گلستان است

و مؤید و مصدق این مطلب بیان مبارک حضرت بها الله است که میفرمایند :

" آفتاب حقیقی کلمه الهی است که تربیت اهل دین را مدام و بهمان منوط باوست و اوست روح حقیقی و ماء معنوی که حیات کل شیئی از مدد و عنایت او بوده و خواهد بود و تجلی او در هر مرآتیی بلون او ظاهر مثلاً در مرآت قلوب حکما تجلی فرمود حکمت ظاهر شد و همچنین در مرآت افئده عارفین تجلی فرمود بدایع عرفان و حقایق تبیان ظاهر شد" (صفحه ۲۳ جلد چهارم مائده آسمانی) .

● مطلب سیم - در مقصد و مرام عرفا

مقصد و مرام عرفا وصول بحق است از طریق سلوک و پی بردن بحقایق اشیا است از راه شهود و فرق اینها با حکمای الهی این است که حکیم یعنی فیلسوف از طریق برهان پی بوجود حق و کمالات او میبرد و در معرفت فقط بعلم الیقین میرسد ولی عارف در این مرحله توقف نمیکند بلکه بوسیله تصفیه باطن و تزکیه نفس خود را بمرتبه عین الیقین میرساند .

● مطلب چهارم - در اصطلاحات عرفا

اصطلاحات عرفا در باره علوم و معارف و احوال و اخلاق و سیر و سلوک خودشان بقدری زیاد است که در یک رساله مستقل و مفصل هم نمیکند تاجه رسد بیک مقاله مختصر ممذالك برخی از مصطلحات آنها که در بینشان متداولتر است ذکر میشود از جمله کلمات سالک و درویش و فقیر و مرید و مراد و دلیل و شیخ و پیرو مرشد و قطب و غوث

و ولی و امثال ذلك هر يك مرتبت و سمتی را در تصوف میرساند ایضا کلمات شریعت و طریقت و حقیقت و اوقات و احوال و مقامات و سکرو صحو و غیبت و امثال آن درجات حالات و مراتب تحولات روحی آنان را در طی سلوک روشن میسازد . همچنین اصطلاحات هفت وادی بسا هفت شهر نام منازل معنوی سالک است که باید آنها را با قدم روح طی کنند تا بسر منزل حقیقی وارد گردند و آن منازل عبارتند از، طلب و عشق و معرفت و توحید و استغنا و حیرت و فنا

ایضا اصطلاحات محو و طمس و محق مشعر

بر مراتب فناست باین معنی که محو عبارت از فنای افعال سالک است در افعال اللہ و طمس عبارت از فنای صفات اوست در صفات اللہ و محق عبارت از فنای ذات اوست در ذات اللہ همچنین الفاظ فیض اقدس و فیض مقدس تعبیر از شئون ذات الهی است در رتبه احدیت و واحدیت . ایضا کلمات عین ثابت و رنگ و تعیین نام ماهیت اشیا است . و الفاظ دره ، بیضا ، و جوهره ، صفا و زمره ، خضرا و یا قوتیه ، حمرا ، و زره ، هبا بترتیب نام صادر اول و نفس کل و عالم مثال و جهان طبایع و هیولای اولی است . و نیز لطایف سبع نفسیه و قلبیه و عقلیه و روحیه و سربه و خفویه و اخفویه تعبیر از مراتب نفس ناطقه در مراحل تقید و تجرید است و همچنین الفاظ ظامات و شطحیات عبارت است از کلماتیکه مغروران با گستاخانه بسا بیخبرانه بر لسان صوفی جاری گردد . ایضا لفظ خرقة و دلوق نام لباس صوفیان است مثلاً زمانی که بکفر از بزرگان صوفیه از دنیا برود میگویند ، فلانی خرقة تهی کرد . و دلوق مرقع یعنی وصله دار و دلوق طمع یعنی چند

رنگ و تاج درویشی عبارت است از کلاه هشت ترک یا دوازده ترکی که بر سر میگذارند و گاهی پارچه یا رشمه‌ئی هم دور آن می‌پیچند. و خانقاه عبارت از عبادتگاه یا محل اجتماع ایشان است.

● مطلب پنجم - در چگونگی سیرو سلوک اهل عرفان

کیفیت سلوک و آداب و رسوم عارف تا وصول بمقام شهود بطور پراکنده در کتب عرفاء بنظم و نشر مدون است که معروفترین آنها مثنوی ملائی رومی و منطق الطیر عطار نیشابوری است ولی منظم‌ترین بیان در این زمینه گفتار ابوعلی سینا رئیس حکمای اسلام است در نطق نهم از کتاب اشارات تحت عنوان (فی مقامات العارفين) این مرد عظیم‌المنزله با اینکه از طبقه فلاسفه و اطباءستند از فرقه عرفاء معیناً چنان بدقت و جامعیت بادای مطلب پرداخته است که فخرالدین رازی (با اینکه امام‌المشکین لقب دارد و بر جمیع مسائل فلسفی حتی بر قضیه الکل اعظمین الجزء که از اولیات قضایای منطقی است ایراد گرفته) در باره مقامات العارفين گوید: " ان هذا الباب اجل ما فی هذا الكتاب فانه رتب فيه علوم الصوفیه ترتیباً ما سبقه اليه من قبله ولا لحقه من بعده " . و کلمات شیخ الرئيس را خواجه نصیرالدین طوسی که او نیز از غایت زکات و شدت ممارست از نوادر نوابغ عالم است بکمال دقت و بلاغت شرح کرده است و جا داشت که تمام آن باب متناً و شرحاً ترجمه و درین مقاله درج گردد ولی لاجل اجتناب از تطویل اکنون خلاصه و عباره‌ئی از مضامین بعض فقرات آن از متن و شرح بیفاری بیان میشود.

شیخ بعد از ذکر مقامات عارفان و بهجت

و سعادتشان در همین دنیا سه طبقه از خدا پرستان را که عبارت از زهاد و عباد و عرفاء باشند تعریف میکند و از یکدیگر ممتاز میسازد و میگوید هر که از متاع دنیا و طبیعتش روگردان شود زاهد است و هر که باعمال عبادتی از قبیل نماز و روزه و مانندش اهتمام میورزد، عابد است و آن کس که اندیشه خود را در قدس جبروت بکار میاندازد و دوام تابش نور حق را در ریاطن خود میخواهد، عارف است. و گاهی بعضی از این سه با بعضی دیگر ترکیب میگردند. یعنی این احوال گاهی بر سهیل انفرادی را مشخص میدا میشود و گاهی بر سهیل ترکیب و ترکیب یادوتائی است یا سه تائی. اگر ترکیب دوتائی باشد سه قسم خواهد شد و اگر سه تائی باشد فقط یک نوع خواهد بود. بحد میگوید زهد نزد غیر عارف نوعی از سوداگری است، باین معنی که زاهد کالای دنیا را بمتاع آخرت مبادله میکند و لکن نزد عارف تنزه است از آنچه که او را از حق باز میدارد، هنگامی که متوجه بحق است و نیز تکبر است بر هر چیزی که غیر حق است هنگامی که التفاتش از جانب خدا بعامسوی باشد. عبادت هم نزد غیر عارف نوعی معامله است که میخواهد در قبال اعمال عبادتی خویش پاداش آخرتی دریافت دارد و بعبارت دیگر عابد بمنزله اجیری است که برای اجر آخرت که عبارت از ثواب باشد عبادت را بجا میآورد ولی عبادت نزد عارف نوعی ریاضت بشمار میآید بقصد اینکه قوای متوهمه و متخیله خود را که محرك شهوت و غضب هستند و جلوه دهند لذات دنیوی میباشند بجانسب حق سائق گردد و آن قوی را بر این امر سعادت دهد تا اینکه مزاحم عقل و منازع باطن او در حالت مشاهده نگردند بلکه او را در توجه بحق مشایعت و همراهی نمایند زیرا که شخصی

عارف عرفان حق را بر همه چیز ترجیح میدهد و عبادتی که بجا میآورد نه بامید بهشت است و نه از ترس دوزخ بل برای این است که حق جل جلاله را سزاوار عبادت میدانند و نیز در این کار مابین خود و خدا نسبتی شریف برقرار میسازد و الا هرگاه بندگی یا برای چیزی غیر حق بجا آرد هر آینه حق مطلوب و مقصود حقیقی نبوده بلکه واسطه بوده است برای حصول مآرب و آمالش و این شاهان نا بالغان است معینا هر که در آرزوی رسیدن بنعم و آلا بهشتی بعبادت پرداخت خداوند مهربان محروم نشد نمیفرماید و او را برادر و مقصودش میرساند و لیس عارف بصیر چنین شخصی بنظر ترحم مینگردد چرا که او جز طعام لذیذ و شراب گوارا و همسر زیبا لذتی نشناخته و بسعادت عرفان الهی و ابتهاج بجمال و کمال حق پی نبرده و در مثل مانند طفلی است که بسر گرمیهای بازی مایل و خوشدل است و از مقاصد و هم عالیها اشغال بالغ و مجرب غافل .

باری اولین درجه حرکات عارفان عبارت از اراده است و آن چیزی است که طاری میگردد بر کسیکه میخواهد با قلب و باطن خویش بموالم قدسی راه یابد و این اراده پس از حصول اطمینان بوجود حق و کمالات بی نهایت او دست میدهد و اطمینان از دو طریق است یکی از راه حجت و برهان و دیگری از راه سکون قلب ، در نتیجه ایمان و بالجمله عارفی که در این رتبه واقف میباشد نامش مرید است آنگاه احتیاج بر ریاضت دارد و غرض اصلی از ریاضت نهل بکمال حقیقی است و این موقوف است حصول استعداد و حصول استعداد مشروط است بزوال موانع و موانع یا خارجی است یا داخلی ، لهذا ریاضت بسه غرض متوجه است .

یکی از ازاله موانع خارجی و دیگر مطیع ساختن نفس اماره بنفس مطمئنه و دیگر تلطیف باطن برای تنبیه ، یعنی بیداری و آگاهی . و حصول هر یک از این سه چیز بسته بامری یا اموری است بدین معنی که زوال موانع خارجی که غرض اول میباشد منوط بزهده حقیقی است . و زوال موانع داخلی که غرض دوم است بچند چیز بستگی دارد . اول عبادتی که بهشتیایی فکر صورت پذیرد . ثانی الحان و آهنگهای خوش که روح انسان بآن اقبال نماید و بسان سبب از استعمال قوای حیوانیه زاهد گردد . و ثالث کلامی که مشتمل بر بند و موعظه و ترغیب بر کارهای نیک باشد خصوصا اگر آن کلام از گوینده پاکدامن صادر شود و عبارتش رسا و آهنگش ملایم و خوش آیند و موضوعش مربوط بارشاد باشد . و تلطیف باطن که غرض ثالث از ریاضت میباشد مربوط بفکر لطیف و عشق عقیقی است که منزله از تسلط شهوت باشد .

باری وقتیکه مرید مقداری از مرحله ارادت و ریاضت را پیمود وجودش برای اوایل درجات اتصال بحق مستعد میگردد و گاه بگاه نور خفیف لذت بخشی از انوار الهی بر او میتابد و آن شبهه است به پرتوی از روشنی که بر او میفتد سپس خاموش گردد و این تابشها را عرفا اوقات (جمع وقت) مینامند و هر وقتی از این اوقات در میان دو وجد قرار دارد یکی بر آمدن آن و دیگری در رخ بر رفتنش .

سپس هر قدر در ریاضت قدم بهشتی گذاشت آن خلصات بیشتر میشود حتی ایمن حالت در غیر موقع ریاضت هم باو دست میدهد و در آن حال بهر چیزی که نظر اندازد از آن

از آن متذکر بامری الهی میگردد و چنان است که گویا حق را در همه اشیا می بیند .

سپس لمعان انوار از دیار میباید بدرجه^{ثی} که همنشین او بنگرانش پی میبرد اما چون ریاضت ادامه یابد دیگر هنگام سئوچ آن حالت مضطرب نمیشود زیرا که نفس او آمادگی برای آن دارد .

سپس ریاضت او را بمقامی میرساند که وقتش بسکینه منقلب میگردد و مخطوف^{بها} لوف میانجامد و پرتواندک بشهاب پرنور می پیوندد و معارفه^{عارف} با آن انوار استقرار پیدا میکند و مانند معاصبه^{ثی} میگردد که استمرار داشته باشد و عارف از بهجت آن انوار کامیاب میشود و چون از آن حال بازگردد با وحیرت و تاسف دست میدهد .

و چون این معارفه بسیار شد کم کم بدرجه^{ثی} میرسد که تفاوت حال حضور و غیبت از بین می رود بدرجه^{ثی} که جلیسش او را در حال اتصال بحضرت حق نزد خود حاضر میباید ، در حالیکه او فی الحقیقه غایب از اوست .

سپس در این معارفه گاه بگاهی تسدج^ج میباید بآن حد که هروقت بخوهد او را حاصل شود .

سپس در این رتبه تقدم حاصل مینماید بآن درجه که معارفه بر مشیت یعنی خواستن متوقف نمیکردد بلکه ملاحظه در هر چه کند خدا را میبیند هر چند که ملاحظه اش بمنظور عبرت نباشد بهر جهت در این مرحله عارف از عالم باطل بعالم حق منعطف میگردد .

پس چون ریاضتش به نیل انجامید قلبش آینه^{مجلای} میشود که محاذی بشطر حق —

گشته است این هنگام لذات عالیه بر او فرو میریزد و بنفس خود بسبب اثری که از حق در اوست شادمان میگردد لذا نظری بحق و نظری بخود دارد و بین الجانبین متردد است .

سپس از خود غایب میگردد و نظرش بجانب قدس است و اگر بخود نظر اندازد از جهت^{ثی} است که ناظر بحق است نه از جهت^{ثی} که مزین بزینت معرفت گشته یعنی ملاحظه^ب خود ملاحظه^{ثی} است بالعرضه بالذات و این جاست که وصول بحق تحقق یافته است .

بنا بر این سلوک سالک در طی نه مرحله بانجام میرسد زیرا هر حرکتی مبدأ^و و وسط و منتهای دارد و چون مفارقت از مبدأ^و گذر کردن از وسط و رسیدن بمنتهی^{دفعتا} صورت نمیکرد لذا برای هر یک از اینها نیز ابتدائی و میانه^{ثی} و انتهای است که ضرب این سه در آن سه ۹ میشود .

سه مرحله^{اولی} که نامش اوقات و اول حال اتصال میباشد ، عبارت از پیدایش وقت است اول^{اولا} . و تمکن آن است بحیثیتی که در حال غیر ارتیاض هم دست بدهد ثانی^{ثانیا} . و استقرار آن است بحدی که هنگام وقوع اضطراب زایل گردد ثالث^{ثالثا} .

و سه مرحله^{وسط} که اولش بدل شدن وقت است به سکینه (آرامش) — حصول سکینه است اول^{اولا} . و تمکن آن است بکیفیتی که اثر حصول بلا حصول مشتبه شود ثانی^{ثانیا} . و استقرار آن است بنحوی که هروقت بخوهد حاصل شود ثالث^{ثالثا} . و سه مرحله^{آخر} که نامش اتصال میباشد — حصول اتصال است بدون خواستن اول^{اولا} . و استقرار آن است بدون ریاضت

ثانیا* . و ثبوت آن است بدون ملاحظه خود
ثالثا* .

اینجا مطالبی که از باب نهم کتاب شرح
اشارات ملخصاً آورده شد خاتمه می یابد چه
که همین اندازه برای پی بردن بمقصود و روش
عرفاء کفایت میکند هر چند در آن باب از کتاب
مطالب عالیّه دیگر هم هست که من جمله اشار
باخلاق عرفاست ولی ناچار باید از جمیع آنها
صرف نظر کرد تا درین مقاله محلی برای سایر
مسائل گفتنی باقی بماند .

● مطلب ششم — در معارف و معتقدات صوفیه

از معارف و معتقدات عرفاء آنچه مابسه
الاشترک مابین ایشان و حکماست بسیار است
که حاجت بذکر نیست ولی مسائلی چند مختص
بخود دارند که آنچه بیش از همه مشهور و در
بحث و فحص میباشد عقیده بوحده وجود است
که در معتقداتشان اینجا بهمین اکتفا خواهد
شد . محقق لاهیجی در گوهر مراد گوید :
* صوفیه برآنند که صدور معلول از علت
عبارتست از تنزل علت بمرتبّه وجود معلول و تطوّر
وی بطور معلول و اینجامتفطن شده اند بوحده
وجود و باینکه وجود حقیقت واحده است
ساری در جمیع موجودات . و ماهیات و ممکنات
نیست مگر امور اعتباریات . و حقایق موجودات
همگی مظاهر آن حقیقت واحده اند بنحوی که
اتحاد و حلول لازم نیاید چه این هر دو فرع
اشتیقت است ولا موجود الّا واحد و فهم این
معنی بغایت مشکل است و مدعی آنند که
برایضات و مجاهدات که در میان ایشان معهود
است انکشاف این معنی ممکن شود و ادراک

آن بعقول متعارفه نتوان کرد بلکه طوری باید
ورای طور عقل و آن فانی شدن سالک است از
خود و از جمیع معقولات و موهومات فضلا* من
المحسوسات
و جمعی از تشبیه کنندگان طریقه تصوف که
در طریقه نظر نیز خالی از تحقیقی نیستند
تصحیح وحدت وجود چنین نموده اند که چنانکه
حقیقت کلی را نسبت بتعینات افراد بر سه گونه
اعتبار کرده اند یکی بشرط لاتعین و باین
اعتبار وی را ماده عقلیه گویند و در خارج موجود
نتواند بود . دویم بشرط تعین و باین اعتبار
عین شخص باشد . سیم لا بشرط تعین و عدم
تعین و باین اعتبار وی را کلی طبیعی گویند
که نزد محققین جزء شخص است و موجود بعین
وجود شخص کذلک حقیقت وجود را که منشأ
انتزاع مفهوم وجود عام بدیهی است نظر
بتعینات مہیات بر سه گونه اعتبار توان کرد یکی
بشرط عدم مہیت و عدم تعین مطلقاً و آن —
حقیقت واجب الوجود است نزد حکما . دویم
لا بشرط تعین از تعینات ماهیات و عدم آن و
آن حقیقت واجب الوجود است نزد صوفیه . سیم
بشرط تعین از تعینات و مہیات و باین
اعتبار عین هر حقیقتی است از حقایق
ممکنات و این توجیه اگرچه بوجهی
قریب است اما بوجهی در نهایت بعد است
الی آخر قوله .

باری صاحب منوی در باره اعتقاد صوفیه

که روشنگر وحدت وجود است میگوید :

ماعد مہائیم و ہستہای ما

تو وجود مطلق و فانی نمسا

و بتعبیر دیگر عالم هستی نزد صوفیه باطنی

دارد و ظاہری . باطن جهان خداوند

یکتاست و ظاہرش مظاهر اوست که بصورت —

انانیت بود حق را سزاوار
 که هم غیب است و غایب هم پدیدار
 جناب حضرت حق را دوئی نیست
 در آن حضرت من و ما توئی نیست
 من و ما و تو و او هست یک چیز
 که در وحدت نباشد هیچ تمییز

● مطلب هفتم - نظر بهائیت در باره عرفا و
 تصوف بالا جمال

چون دانستیم که تصوف و عرفان از ادیان
 الهی سرچشمه گرفته شایسته است متوجه باشیم
 که مرتبه عرفان و مقام عرفای حقیقی بسیار
 شامخ و بلند است و آثارشان دلالت دارد که
 در مکتب دیانت از سایر طبقات در فضیلت
 مقدم هستند مثلاً در عالم اسلام فرق مختلفه
 از اهل دانش و ارباب ذوق از قبیل فقهاء و ادبا
 و شعراء و حکماء و غیرهم بظهور رسیدند و در
 میان هر فرقه رجالی از ارباب قلم و اصحاب
 قریحه پیدا شدند و از خویش آثاری باقی گذاشتند
 ولی هیچکدام برقت و لطافت و شور و حال آثار
 عرفا نمیرسد و میتوان گفت آثار عرفانی زینت
 بخش معارف روحانی و ادبی دوره اسلامی
 است که بهمین دلیل مقبولیت عامه یافته و جای
 خود را در منازل و مجامع و مجالس کل طبقات
 باز کرده است چنانکه رواج بازار دیوان خواجه
 شیرازی و مثنوی مولوی و غزلیات عراقی و اشعار
 جامی و دو بیتیهای باباطاهر همدانسی و
 امثال اینها شاهد بر این مطلب است منتهی
 در میان هر فرقه از فرق اهل دانش هم حقایقی
 وجود دارد که از منبع دیانت اخذ شده و هم
 اوهام و اباطیلی که از افکار بشری در آن رخنه
 کرده چنانکه حکماء مثلاً مطالبی دارند که با

اشیاء گوناگون جلوه گر شده است و در مقام
 تشبیه از جمله گویند ، حق بعثابه دریاست
 و موجودات عالم مانند امواج دریا هستند که
 امواج هر چند صورتهای گوناگون دارند ولی این
 صور اموری عرضی میباشند . و چون نـزد
 ایشان وجود حق در تمام موجودات سریشان
 دارد مانعی در دعوی الوهیت پاره نمی
 مشایخ نمی بینند و جمله (سبحانی ما اعظم
 شائنی) همچنین گفته (لیس فی جبتی الا -
 الله) را که هر دو از دعاوی با پزید بسطامی
 است مستبعد نمی شمارند . همچنین انا
 الحق گفتن منصور حلاج را صاحب گلشن راز
 اینگونه موجه میسازد .

انا الحق کشف اسرار است مطلق
 بجز حق کیست تا گوید انا الحق
 همه ذرات عالم همچو منصور
 تو خواهی مست گیر و خواه مخمور
 درین تسبیح و تهلیلند دایم
 بدین معنی همه باشند قایم
 اگر خواهی که گرد بر تو آسان
 وان من شیئی را بیکره فرو خوان
 چو کردی خویشتن را پنبه کاری
 توهم حلاج و ار این دم بر آری
 بر آور پرده پندارت از گوش
 ندای واحد القهار بنیوش
 ندا میآید از حق بر دوامت
 چرا کشتی تو موقوف قیامت
 در آ در وادی ایمن که ناگاه
 درختی گویدت انسی انا الله
 روا باشد انا الحق از درختی
 چرا نبود روا از نیکیختی
 هر آن کس را که اندر دل شکس نیست
 یقین داند که هستی جز یکی نیست

نفس الامر توافق دارد و نیز مسائلی که با حقیقت منطبق نیست . در معارف و معتقدات صوفیه نیز حق و باطل بیکدیگر آمیخته است در طریقه سلو کشان هم درست و نادرست درهم ریخته بدین معنی که آنچه درست دارند هر کدام با میزان الله راست آید حق است و صحیح و هر کدام راست نیاید و هم است و غیر صحیح . همچنین در میان هر دسته و زمره ئی همچنانکه علماء و محققینى هستند که بی مقاصد بزرگان خود برده اند ایضا " عوام و مقلدینى که مقصود اکابر قوم را نفهمیده اند و طوطى وار کلماتى ادا میکنند که با مرام بزرگان شان سازگار نیست در میان صوفیه هم از هر دو صنف موجودند و اکثریت فاحش هم با عوام آنهاست . در هر حال از آنجائیکه همت این طبقه بلندتر از سایر طبقات بوده و در همه احوال طالب خدا و مشتاق لقا بوده اند مورد عنایت گشته اند یعنی در الواح مقدسه باو صفیکه بسیاری از مطالبشان را رد فرموده اند معذرا به نیکی یاد شده اند و صحیفه ئی که نهایت فضل و مرحمت را در حق آنها شامل است لوح درویش صد قعلی و صورتش این است :

گلی مولی چه بسیار از در اویش که در صحراهای شوق بیاد مولی سیاح شدند و در بحور اشتیاق سیاح گشتند و در ایام عمر خود بذکر محبوب درمدائن و اسواق مشغول بودند و لکن بلقا " مولی در ایام او فائز نگشتند بعضی ایام روح را ادراک نمودند و بعضی بغفلت انفس خود بعد از ادراک ایام الله از عرفان و لقای محبوب محجوب ماندند و توای گل مولی برضوان قدس الهی فائز شدی و راعحه گلهای حکمت صدائی را

استشمام نمودی هجرت بوصل تبدیل شد و فراقت بلقا پیوست و بعدت بقرب و حزنت بسرور راجع و جمیع آن هیاکل بتو منتهی شد و بتو جمیع بین یدی الله محشور و راجع شدند اینست فضل واسعه پروردگار تو که همه آسمانها و زمین و فوق از اعراش و اکراس و حاملین آن را احاطه فرمود و جمیع آنچه از طایفه موسومه باین اسم که از اول لا اول بوده اند والی آخر لا آخر بوجود بیابند جمیع را باسم تو در این ورقه مطهره مبارکه جزا عنایت فرمودیم و این لیل مبارک را لیلۃ القدر نامیدیم و مقدر شده که جمیع در اویش این لیل مبارک و صباح آن را بکمال سرور و بهجت عیش نمایند و بذکر محبوب خود مشغول شوند و بر جمیع احبای الهی لازم که در ایسن عید شریف اعانت نمایند این طایفه را علی قدر وسعهم و طاقتهم و باین فضل اعظم خود را مستعد نمایند که در یوم ظهور نیر اقوم افخم جلت کبریائه بشطرالله توجه نمایند و بهیچ جهتی جز جهت او توجه ننمایند .

(مائده آسمانی جلد چهارم صفحه ۲۱۸) .

ایضا " در لوح سلمان راجع بعلائی رومی ضمن تفسیر یک بیت از اشعارش میفرمایند :

" باری ای سلمان بر احبای الهی القاکن که در کلمات احدی بدیده " اعتراض ملاحظه منمائید بلکه بدیده " شفقت و مرحمت مشاهده کنید " . (مجموعه الواح صفحه ۱۵۳) .

و در برخی از الواح اشعاری هم از عرفا آورده اند ، مثلا " در لوح رئیس میفرمایند :

" حکیم سنائی علیه الرحمه گفته .

پند گیرید ای سیاهیتان گرفته جای پند
پند گیرید ای سپیدیتان دمید مبر عذار
و در لوح میرزا سعید خان وزیر خارجه این

بیت خواجه را آورده اند :
شکرشکن شوند همه طوطیان هند
زین قند پارس که به بنگاله می رود

از اشعار عرفای عرب نیز گاهی در الواح
مقدسه آمده است . مثل این بیت ابن فارض :

طوما لقاضی فی حکمه عجباً

افتی بسفک دمی فی الحل والحرم
وبالجمله در بسیاری از مواضع دیگر الواح نیز
باین قبیل شواهد برمیخوریم . از همه مهمتر
اینکه رساله شریفه هفت وادی بخواهدش شیخ
محمی الدین قاضی خانقین در تبیین مراتب
سبعه سیر و سلوک بروفق مشرب عرفا از قلم
اعلی صادر گردیده است و اگرچه در خلال آن
بسیاری از حقایق بکر و بدع گنجانده شده
معیناً این لوح مبارک ترجمان بیانات اهل
عرفان و تلخیصی است از کتاب منطق الطیر
عطار که بعبارة تی رشیق و تعبیراتی لطیف
و ایجازی بلیغ از کلام حق نازل گشته و در
همان رساله است که میفرمایند :

" و همچنین بسیار بیانات از عرفا و حکمای قبل
هست که بنده متعرض نشدم و دوست ندارم
که از کار قبل بسیار اظهار شود زیرا که اقوال
غیر را ذکر نمودن دلیل است بر علوم کسبی
نه بر موهبت الهی و لکن اینقدر هم که ذکر
شد بواسطه عادت ناس است و تا مسی باصحاب
و علاوه بر این درین رساله این بیانات نگنجد
و عدم اقبال بذکر اقوال ایشان نه از غرور
است بل بواسطه ظهور حکمت و تجلی موهبت
است "

قصیده عز و ورقائیه هم گنجینه‌ای است از
مراتب وجد و شوق و عشق نازل از قلم اعلی
بر وفق ذوق عرفا - تفسیر حدیث (کت

کنزاً مخفياً) نیز که بخواهدش علی شوکت یاشیا
از خامه مبارک مرکز میثاق صادر گشته بروفق معارف
صوفیه است لهذا میتوان گفت که بهائیت با
عرفان نه تنها رابطه مستقیم دارد بلکه مؤید
و مروج حتی مبدع آن در این کوریدیع نیز هست
باین معنی که در معرفت الله و توحید بساطی
جدید گسترده است .

از معارف عرفا و معتقداتشان آنچه بطور
کلی (صرف نظر از جزئیات) با موازین الهی
انطباق دارد :

اول اعتقاد بوجود الوهیت است و این امری است
واضح زهراد یانت تارو بودش عبارت از عقیده
بعبداء و معاد است و هر دینی من جمله بهائیت
اساسش بر همین دو رکن استوار میباشد و الواح
مقدسه تماماً مصدر بنام خدا است و مزین به
ذکر حق جل و علا . عرفا نیز همه وقت دم از
خدا جوش میزنند و میگویند :

ای خدای قادر بی چون و چندی
از تو پیدا شد چنین قصر بلند
(مثنوی)

دویم . اعتراف باینکه ذات الهی لایدرک و لا
یوصف است الواح الهیه اعلی مراتب تنزیه
و تقدیس ذات حق را در بردارد .

عرفا نیز میگویند :

مقدس ذاتش از چند و چه و چون
تعالی شانه عما بقولون
(گلشن راز)

سیم . لزوم اطاعت از شرایع الهی است چنانکه
اهل بهاء میگویند سعادت در سایه دیانت
بدست میآید و عالم همیشه محتاج به نفیحات
روح القدس است .

حجاب چهره^۱ جان میشود غبار تنم
 خوشا دمی که از آن چهره پرد مهر
 (حافظ)

ششم لزوم تخلق با اخلاق انسانی است که اصول
 و فروغش در هر دینی من جمله در بهائیت بکمال
 تفصیل در کتاب اقدس و کلمات مبارکه^۲ مکنونه
 و الواح مقدسه^۳ متعدد بیان شده مثلاً در
 کتاب عهدی از جمال قدم است که :

" براستی میگویم تقوی سردار اعظم است از برای
 نصرت امر الهی و جنودیکه لایق این سردار است
 اخلاق و اعمال طیبه ظاهره^۴ مرضیه بود هوست^۵
 عرفا هم باین اصل پایبند هستند و میگویند :

موانع چون درین عالم چهار است
 طهارت کردن ازوی هم چهار است
 نخستین پاکی از احداث و انجاس
 دوم از معصیت و زشر و سواس
 سیم پاکی ز اخلاق ز میمه است
 که باوی آدمی همچون بهیماه است
 چهارم پاکی سراسر از غیبر
 که اینجا منتهی میگرددش سیر
 (گلشن راز)

اما آنچه از معتقدات و اعمال و اقوال صوفیه
 که غیر منطبق با موازین امری است اهم آنها
 باین قرار میباشد .

اول درباره^۶ اعتقاد و آن عقیده بوحثت وجود
 است که خدا را گاهی بدربیا و خلق را بامواج و
 زمانی او را بواحد و موجودات را باعداد و گاهی
 او را بعداد و کائنات را بحروف و کلمات تشبیه
 مینمایند و قیام اشیا^۷ را هم قیام ظهوری بحق
 میشمارند ، باین معنی که گویند حق بذاته
 در صور کائنات منحل شده مثل حبه که بذاته

عرفا نیز میگویند ، حقیقت را که بمنزله مغز بادام
 است باید در شریعت که بمثابة پوست بادام
 میباشد پرورش داد چه اگر پوست فاسد شود
 مغز هم تباه میگردد یعنی اگر شریعت نباشد
 حقیقت هم بدست نمیآید و این است عین گفته
 صاحب گلشن راز در این خصوص :

تبه گردد سراسر مغز بادام
 گرش از پوست بخراشی که خام
 ولی چون پخته شد بی پوست نیگو
 اگر مغزش براری بر کنی پوست
 شریعت پوست مغز آمد حقیقت

میان این و آن باشد طریقت
 چهارم اهمیت و لزوم خودشناسی است . چنانکه
 جمالقدم میفرماید :

" اصل الخسران لمن مضت ایامه و ما عرف نفسه"
 (مجموعه الواح صفحه ۲۶)

عرفا نیز میگویند :

توش تو نسخه^۸ نقش الهی
 بجوی از خویشس هر چیزی که خواهی
 (گلشن راز)

پنجم اعتقاد به آخرت است که در عرف امرالله
 ببقای ارواح تعبیر شده کما اینکه حضرت
 بها^۹ الله در لوح عبدالوهاب میفرماید :

" و اما ما سئلت عن الروح و بقاءه بعد صعوده
 فاعلم انه یصمد حین ارتقائه الی ان یحضر
 بین یدی الله فی هیکل لا تغیره القرون
 و الاعصار و الاحداث العالم و ما یظهر فیهم
 یکون باقیاً بدوام ملکوت الله و سلطانه وجبروته
 و اقتداره و منه تظهر آثار الله و صفاته و عنایه
 الله و الطافه . (اشراقات صفحه ۲۱۵)
 عرفا نیز میگویند :

منحل بصورت ریشه و ساقه و شاخه و برگ و میوه میشود و نیز اینکه گویند در عالم هستی وحدتی است و کثرتی وحدت عبارت از وجود حق است و کثرت عبارت از صور حوادث که حق بذاته در آنها ظهور کرده ، لهذا معتقد بآنند که حق است و خلق این نزد اهل بها مقبول نیست ، چرا که اهل بها بتجلی صدوری ^{تجدید} ظاهر نه ظهوری ، باین معنی که گویند موجودات از حق صادر گشته است نه ظاهر . فرق — صدور و ظهور این است که در تجلی صدوری ذات حق در علو تقدیم خود باقی است و کائنات از او صادر و از او مستفیضند ، چنانکه آفتاب در مرتبه خود باقی و اشعه از او صادر میگردد و بزمین میرسد و در کائنات جلوه گر میشود ، برخلاف تجلی ظهوری که عبارت از تنزل حق است بذاته در کائنات چنانکه صوفیه تصریح بدان کرده اند .

حضرت مولی الوری در مفاوضات و سایر الواح بیاناتی باین مضمون دارند که ، صوفیه حق و خلق قائلند ولی انبیا گویند که عالم حق است و عالم امر و عالم خلق که سه میشود و در مقام رد قول صوفیه میفرمایند :

" قول صوفیها اقتضا کند که غنای مطلق تنزل بدرجه فقر نماید و قدیم بصور حادثه تقید یابد و قدرت محض در مراتب عجز محدود بحدود امکانیه شود و این بدیهی البطلانست . ملاحظه مینمائیم که حقیقت انسانیه که اشرف مخلوقاتست تنزل بحقیقت حیوانیه ننماید و ماهیت حیوانیه که واجد قوت حساسه است برتبه نبات هبوط نکند و حقیقت نباتیه که آن قوه نامیه است در حقیقت جمادیه سقوط نفرماید ، مختصر اینست حقایق علویه را در

مراتب سفلیه تنزل و هبوطی نه چگونه میشود که حقیقت کلیه الهیه که مقدس از جمیع اوصاف و نعمتست با وجود تقدیس و تنزیه صرف بصور و حقایق کونیه که مصدر نقائص است منحل گردد این وهم محض است و تصور محال بلکه آن جوهر تقدیس جامع کمالات ربوبیت والوهیت است و جمیع کائنات مستفیض از فیض تجلی صدوری و مقتبس از انوار کمال و جمال ملکوتی او مانند جمیع کائنات ارضیه که اکتساب فیض نور از شعاع شمس مینماید و شمس را در حقایق مستفیضه موجودات ارضیه تنزل و هبوطی نه . (مفاوضات صفحه ۲۱۸)

ایضا " جمال مبارک در لوحی میفرمایند :

" اصل معنی توحید اینست که حق وحده را مهیمن بر کل و مجلی بر مرایای موجودات ^{مشاهده} نماید کل را قائم با او و مستند از او دانید اینست معنی توحید و مقصود از آن . بعضی از متوهمین باوهم خود جمیع اشیا را شریک حق نموده اند و معذک خود را اهل توحید شمرده اند لا و نفسه الحق آن نفوس اهل تقلید و تقلید و تحدید بوده و خواهند بود توحید آنست که یک را یک دانند و مقدس را از اعداد شمرند . (اقتدارات صفحه ۱۵۸) این بود وجه مباینت اعتقاد صوفیه با اهل بها .

دویم در باره اعمال و آن عبارت از ریاضتها ی شاقه ای است که از بعضی آن جماعت بعمل میآید و رسوم است غیر مرسوم در شریعت که در بهنشان بجا آورده میشود از قبیل مراقبه های طولانی که عمر را بهدر میدهد و گوشه نشینی و خلوت گزینی که شخص را عاقل میسازد ولی نزد اهل بها ریاضت عبارت از عبادتهائی است که در کتاب الله بیان امر شده

همچنین مراعات اخلاقیاتی است که در السور
مقدسه بآن توصیه گردیده است زیرا که ریاضت
در خلوت و یابی در انفراد و تنهایی برهان
صفا و تقوی نمیشود چه معلوم نیست که خلوت
گزیده هرگاه بخلوت قدم گذاشت و چشمش
بملذات اجتماع آشنا شد تاچه اندازه بحفظ
خود از وسوسه نفس قدرت خواهد داشت بلکه
ریاضت حقیقی در آن است که شخص با خلق
محشور باشد و از حریم اخلاق و آدمیت پای
بیرون ننهد و سعی کند خود را بمقامی برساند
که اگر برکوهی از سیم وزر گذر کند در عین
ناداری احساس بی نیازی نماید و اگر بر پست
حجال بگذرد نظری از روی خیانت بآنها
نیندازد و در تواضع بدرجه بی بالغ گردد که
صد رجالات باصف تعال نزدش یکسان باشند
الی غیر ذلك من الاخلاق الرحمانیه و الفضائل
الانسانیه و حصول این مقامات منوط باطاعت
از احکام الله و کار بستن عبادات و انسیبا
الواج و آیات است لا غیر .

حضرت بهاء الله در لوح بشارات میفرماید :

" بشارت هشتم - اعمال حضرات رهبر و
خوربهای ملت حضرت روح علیه سلام الله
و بهائیه عند الله مذکور و لکن الیوم باید از
انزوا قصد فضا نمایند و بما ینفعمهم و ینتفع
به العباد مشغول گردند . (مجموعه الواح صفحه

(۱۱۹)

و در کتاب اقدس میفرماید :

" تالله الحق لو یفصل احد ارجل العالم
و یعبد الله علی الارغال والشواجن و الجبال
و القنان و الشناخیب و عند کل حجر و شجر
و مدر و لا یتذوع منه عرف رضائی لن یقبل
ابدا " هذا ما حکم به مولی الانام . کم من

عبد اعتزل فی جزائر الهند و منع عن نفسه ما
احلّه الله له و حمل الرياضات و المشقات و لم
یذکر عند الله منزل الایات (آیه ۸۰ و ۸۱) .
این هم وجه تباین صوفیه است در اعمال ریاضتی
با بهائیت .

سیم در باره اقوال و آن تعبیرات و تفسیراتی
است لایسن و لایغنی زاید بر آنچه لازم است
از حضرات عرفا که جز لقلقه زبان چیزی در سر
ندارد و غالبا " باوهای میانجامد که خالص از
حقیقت است . حضرت بهاء الله در لوح سلما
نمونه بی از این قبیل را بدست میدهند و بعد
از بیان مقداری از اظهارات صوفیه میفرمایند :

" هر نفسیکه معتقد بر بیانات عرفا بوده و در آن
مسلك سالک شده موسی و فرعون هر دو را از مظهر
حق دانسته منتهی آنست که اول را مظهر
اسم هادی و عزیز و امثال آن و ثانی را مظهر
اسم مزل و مذل و امثال آن و لذا حکم جدال
ما بین این دو محقق و بعد از خلع تعینات بشریه
هر دو را واحد دانسته اند چنانچه در اصل
جمیع اشیا را واحد میدانند و مجمل آن از قبیل
ذکر شد .

این مطالب قوم که بعضی از آن مجعلا بیان شد
و لکن ای سلمان قلم رحمان میفرماید : الیوم
مشیت و محقق این بیانات و مبطل آن در بهائیه
درجه واقف چه که شمس حقیقت بنفسها مشرق
و از افق سما لایزال لایح است و هر نفسیکه
بذکر این بیانات مشغول شود البته از عرفان
جمال رحمن محروم ماند ربیع تحقیق او هام زمان
غیبت است و الیوم ربیع مکاشفه و لقاء
ای سلمان قسم بجمالقدم که این ایام در هر حین
از سما عرفان رب العالمین معارف جدید نازل
فتطویب لمن وصل الی هذا الممین و انقطع

عاعنده . ای اهل جذب و شوق انصاف دهید
در این بیانات که از قول عرفا مختصر ذکر شده
کتب لاتحصى حال ما بین ناس موجود اگر انسان
اراده نماید جمیع را ادراک کند و عمر کفایت
نماید . (مجموعه الواح صفحه ۱۴) .

در لفاظیهای صوفیه پاره‌ی از اوقات
گستاخیهای هم هست از قبیل :

ما زقرآن مغز را برداشتیم
پوست را بهر سگان بگذاشتیم

و در مقام تشنیه همین گفته غرور آمیز در کتاب
اقدس نازل شده است که :

" و منهم من يدعى الباطن و باطن الباطن
قل يا ايها الكذاب تالله ما عندك انه من الغشور
ترکها لكم ^{کما} تترك العظام للكلاب . (آیه ۷۹) .

و گویا نظر باین قبیل جسارت‌های پاره‌ی از
صوفیه باشد که حضرت مولی‌الوری میفرمایند :

" ای یاران عزیز عبدالبها باید وقت در نعو
الهیة کرد و احکام شریعت الله مجری داشت و از
تاویل عرفا و تشویش حکما احتراز و اجتناب
کرد زیرا نفوس را منجمد و افسرده و کسل و لا ابالی
و پیریشان و سرگردان نماید و عاقبت ملت الهیه
را ذلیل و حقیر در انظار عمومی کرده فسقه و
فجره محسوب دارد البته دوستان حقیقی جز
تقوی الهی آرزو ندارند (مائده آسمانی جلد
نهم صفحه ۲۰) .

این بود شرح روش و احوال عرفا و کیفیت ارتباط
تصوف با بهائیت در نهایت اختصار یعنی بآن
اندازه که بتوان در طی يك ساعت بیان نمود .
والسلام .

طهران - اول شهر العلك سنه ۳۰ (بدیع مطابق

۱۸ بهمن ماه ۱۳۵۲ شمسی .

يك خدا، يك حقيقت، يك بشریت.

نظری به اعلامیه ● درباره مترجم

پاپ ژان بیست
و ستر

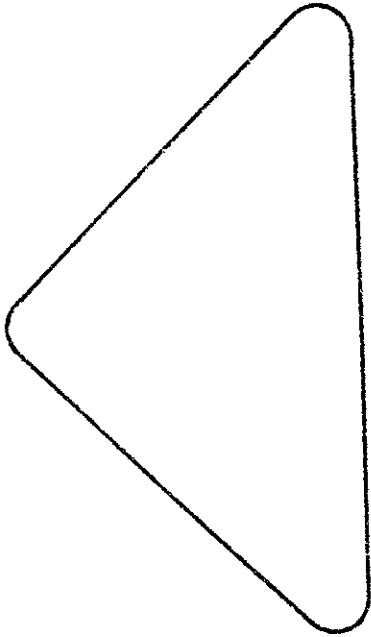
جناب عبدالحسین نعیمی سلیل شاعر فرید
و مبلغ شهیر حضرت نعیم، که مقاله صفحه
مقابل آخرین ترجمه بجای مانده از ایشانست
در ۲۳ خرداد ماه ۱۳۲۵ شمسی در طهران
متولد شدند. در مکتب اب جلیل و مدارس
تربیت و آلیانس و امریکای طهران به کسب
کمالات روحانیه و علمیه پرداختند و در علوم ادبیه
و عربیه و زبانهای فرانسه و انگلیسی تبحر یافتند
در خدمات امریه چه در ایران و چه در اروپا و
سایر بلاد عالم موفق بودند و سالها افتخار

نوشته: ایادی امرالله دکتر یوگو جماگری
ترجمه: عبدالحسین نعیمی

عضویت محافل ملیه ایران - فرانسه و نیز محافل
روحانیه طهران و پاریس را داشتند . بارها در
اسفار تبلیغی ایادیان امرالله و ناشرین نفعات^{له}
چون جنابان دکتر مولشنگل و دکتر روسمن و
حضرات میسماز تاروت میس کهلر و میس شافلاخر
رابعنواں مترجم یا همکار همراهی کردند و
تراجم و نوشته های اموی بسیاری به یادگار
باقی گذاشتند . در سال ۱۳۱۲ به زیارت
اعتاب مقدسه و لقای مولای محبوب حضرت ولی
محبوب امرالله نائل گردیدند و سعادت زیارت
ارض اقدس بار دیگر در سال ۱۳۴۹ برای ایشان
میسر شد . به افتخار جناب نعیمی الواحی از
کلت گهیر بار مرکز عهد و میثاق الهی ولی امر
ربانی عز صدور یافته که مؤید خدمات باهره آن
نفس خدوم است .

جناب نعیمی در ۲۳ شهریورماه ۱۳۵۱ به
ملکوت ابهی شتافتند و بهنگام صعود خود و
منسوبینشان طی تلگرامی مشمول عواطف و
عنایات بیت العدل اعظم الهی قرار گرفتند .

ب . ا



”وجهانیان هر چند غافلند ولی بجان در

در جستجوی تو ... “

حضرت عبد الهیسا

● نظری بتحولات تاریخی عالم انسانی در گذشته بما این حقیقت را میفهماند که تمام شرایع و ادیان سالفه از هدایت احوال توجیه اصلی شان بمسئله نجات و رستگاری روحی افراد انسانی بوده است ولی حوائج افراد در حیات روزانه و روابط آنان با اجتماع و آزادی و سعادت کلی آنان در بسیاری از موارد فقط موقعا مورد توجه قرار میگرفته که حیات و دوام زندگی مؤسسه مذہبی در معرض تعرض و مخاطره واقع میشده . کشیشها و رؤسای مذہب بیشتر توجه خویش را بمسائل عرفانی در باره حیات پس از مرگ و رستگاری ابدی و اجرای مراسم مذہبی و تشریفات آن معطوف میداشتند و بتمايلات خاصه مخصوصا در مورد بهسرفت و ترویج علوم و دانستنیها اعتنائی نمیکردند .

آنچه از اوراق ادیان مختلف بچشم میخوریم بوضوح نشان میدهد که در هدایت ظهور هر دیانت از ادیان مهمه تقدم جامعه و نجات و رستگاری ارواح مورد توجه و همت جمیع ادیان بوده و این دو منظور چون دو جنبه از یک حقیقت و یک اصل بهم پیوسته و مربوط بودند هر یک از مؤسسين ادیان مهمه سلف مسرا و مقصود کلی خود را از نزول احکام سعادت نفوی در دنیا بعد و بسط تمدن و تعالی اخلاق

در این عالم اعلام نموده اند و مادام که اصول تعالیم مؤسس دینت مورد احترام و توجه و عمل بوده و مباحث اخلاقی و تعالیم روحانی و مادی آن دینت اساس تربیت جامعه واقع گشته آن جامعه در عالم اخلاق و شعور دیگر روبه پیشرفت بوده و افراد جامعه از نجات و رستگاری بهره میبرده اند و دینت حقیقی اساس و ریشه تربیت و تمدن و سرچشمه ترقی اجتماعی و موجد سعادت و سبب استقرار صلح بوده است .

اما زمانی که روح دینت رفته رفته ضعیف شده و رو بزوال رفته است و روحانیون از توجه به سعادت عمومی و پیشرفت جامعه سر باز زده اند هرگونه پیشرفت و ترقی از بین رفته و انحطاط بجمیع معنای کلمه نمودار گشته است حقایق تاریخی این نکته را صریحا روشن میکند که چون تعالیم اساسی و روحانیات دینت بدست فراموشی سپرده شود تدنی اخلاقی و تفرق و تشتت و جهل و نادانی متعاقب آن بر جوامع تسلط مییابد .

ضعف و انحطاط در عالم مسیحیت

اگر بعالم مسیحیت توجه کنیم میبینیم که پس از سه یا چهار قرن اولی که با ترقی دائم و توفیق در تحول عالم انسانی در نواحی مختلف دنیا توأم بود ، تفسیراتی در کلیسا و جوامع تحت نظر آن پدید آمد و زمانی فرار شد که عقاید و اصول مسیحیت تنها در قالب مسائل مربوط به حکمت الهی و انجام مراسم و شعائر مذهبی محدود بود و حال آنکه افراد

جامعه در عوالم امید و ناامیدی و خوشحالی و بدبختی بدون هدف و منظور سرگردان بودند . بین عساکر و قوای نظامی عالم مسیحی جنگهای خونین در گرفت ، حقایق علمی مورد تکذیب و تجاهل واقع گردید و تشکیلات انگیز پسیسون و ایذا و آزار بهود و پهروان لوترو کالوین بمیان آمد و بهیکل دینت و آمال و آرزوهای عالم انسانی ضربتهای مهلکی وارد آورد .

در این ادوار نه تنها عالم مسیحیت از ایجاد تحول روحی در جوامع بشری سر باز زد بلکه دینت اسلام هم بهمین وطیره رفتار نمود . آن دینت که ابتدا با نفخ روحی جدید در اروپا اهالی آنرا از قرون تاریک و مظلوم نجات بخشید در تحت تاثیر رویه نظامی و جنگجوی خود دچار وقفه و انحطاط گردید . نتیجه و ثمر این انحطاط روحی در جهان مسیحیت و اسلام جنگها و کشمکشهای خونینی بود که برای تسلط و حکمفرمایی بر جوامع مختلف انسانی بوجود آمد و تا زمان کنونی امتداد یافت . اگر تشکیلات مذهبی هم خود را مصروف ایجاد ایمان حقیقی و اعتقاد روحانی در مردم مینمود این جنگها و کشمکشها کاملا قابل جلوگیری بود .

بعد از ایام مسیح جامعه انسانی تحت نظام کهنه ارباب و رعیتی یا اشراف و عوامی اداره میشد که اصول آن بر اقتصاد یک جانبه بنا شده بود . کلیسای مسیح طی چندین قرن با تحقیقات علمی مخالفت مینمود و فی الواقع بسا اوقات تحقیقات علمی از طرف کلیسا قدغن میشد و نفوسی که مشغول تحقیقات علمی بودند مورد فشار و آزار و انواع تعدیات قرار میگرفتند رؤسا علی الخصوص رؤسای مذهبی دینت مسیح هنگامی که اولین اشعه نورانی تحقیقات و کشفیات شروع با ایجاد تحول در عالم استقرار

نظم جدیدی نمود در خواب بودند . اگرچه
 رنسانس در قرن پانزدهم پس از یک هزار سال
 ایام تاریکی و بینوائی نوید دهنده تحولات
 بود و از قرب وقوع روشنائی خبر میداد معینا
 رؤسای دیانت بودا و اسلام و مسیحیت از این
 موقع حساس و مساعد استفاده نمودند و فرصت
 را از دست دادند . این نفوس چنان در بحر
 بسط میدانهای وسیع حکمرانی خود و استقرار
 تسلط مادی خویش غرق بودند که نتوانستند
 احساس کنند چه تحولاتی در حال وقوع است
 و موفق نشدند از موقعیت مساعد خود برای تغییر
 مسیر عکس العمل های ناگواری که چهارصد سال
 بردنیا مسلط گشت استفاده نمایند .

دین اساسا " برای نجات نفوس و رستگاری آنها
 در آخرت بوده و مسائل مربوط به عالم انسانی
 مانند معارضات بین نژادها و فرضیه های
 سیاسی و مسائل مربوط با آزادی و حوائج
 اجتماعی و اقتصادی و تدریس و تعلیم و امثال
 آن داخل در حوزه دین نیست و بنا بر این حل
 مسائل انسانی از دایره فعالیت روحانی کلیسا
 خارج است . از طرف دیگر حکومت های دنیا
 بر اساس استبداد اداره میشود و بالنتیجه حیا
 و دارائی و سعادت ملت های مقهوره تحت
 اختیار و اداره سلاطین و فرمانروایان مستبده
 قرار داشت و این حکومتها هیچوقت بمعنای
 يك جامعه متفکر متحد بهم پیوسته که تابع
 و مطیع قوانین باشد نبوده اند .

تمدن بدون اعتقاد بمبدأ الهییت

طی قرونئی که گذشت چنانکه قبلا بیان شد
 عالم انسانی جسته جسته در اقالیم مختلف
 برای کسب آزادی پیکار مینمود ولی از طرف
 رؤسای دیانت که دارای قدرت بودند کمترین
 توجه و مساعدت و پاتشویقی بعمل نمی آمد .
 صفحات تاریخ نشان میدهند که هرگونه تشبثی
 برای بدست آوردن حقوقی که بر اساس عدالت
 و آزادی و حقیقت و منافع عمومی استوار باشد
 مورد تعرض و مخالفت واقع گشته و با خونریزی
 و انتقام طلبی از میان رفته است . شاید
 بهتر است گفته شود علت اصلی و اساسی
 معارضه و کشمکشهای طولانی این بوده که
 اشتباهات همه معتقد بوده اند و این اعتقاد
 بیجا رشد نموده و بر همه تسلط یافته بود که

در قرن هیجدهم با بروز روح جدید آزادی
 دولتها و نهضت های تازه ای قدم بعرصه شهرو
 نهاد که میتوان گفت ادامه دوره رنسانس و ملهیم
 از آن بود . در این دولتها کلیسا و حکومت
 با فاصله زیادی از یکدیگر جدا بودند . حتی
 امروز که عامل جدید روحانی در کار است بجای
 بنای مدینه الهی بساختن مدینه بشری مشغولند
 و از روحانیات غافلند تا چه وقت بسرچشمه
 نجات و رستگاری نبینند .

نظم و نقشه الهی

قریب یکصد سال قبل حضرت بهاء الله
 اصول و تعالیمی را بدنیاعلام فرمودند که با
 اینکه هنوز هم مورد قبول و اجرای عموم واقع
 نشده معینا همان اساسی است که بشر
 قرنهای آرزوی آنها داشته و سعادت آئینده خود
 را میتواند بر آن اساس بنا نهد . حضرتشان

از موطن اصلی خویش ایران نفی و بدست
سلطان عثمانی اسیر و محبوس گردیدند ، نسا
سبحان ایشانرا بر آن داشت که از بستن
راحت قیام نمایند و نظمی جدید و جامع برای
تجدید حیات عالم انسانی و پیشرفت و تکامل
جوامع بشری تا سیس و اعلام فرمایند . ظهور
ایشان مقارن با زمان تحولات و تغییرات عظیم
فنی در قرن نوزدهم بود .
که حضرتشان قبلاً پیش بینی فرموده بودند .

در لوحی که در سال ۱۸۶۸ از سجن
هکا برای ناصرالدین شاه سلطان وقت ایران
ارسال فرمودند چنین بیان میفرمایند .
(یا سلطان انی کنت کا حد من العباد و راقدا
علی العباد مرت علی نسام السبحان و علمنی
علم ما کان لیمن هذا من عندی بل من لمدن
عزیز حکیم و امرنی بالندا بین الارض و السماء
بذلک ورد علی ما زرفت به عیون العارفین . . .
انی لم اکن الا کالمیت تلقا امره قلبتیسی
بداراده ربک الرحمن الرحیم) .

حضرت بها^۱ الله بصرف عشق و محبتی که
بعالم انسانی داشتند اصول و اساس متینی
جهت حصول صلح ابدی و استقرار ملکوت
الهی بر وجه ارض بنیان نهادند . بر اثر
این ظهور الهی و نظم بدیع جهانی ، نظم
که جمیع قوای عالم مقاومت و معارضة با آن نتوان
نمود ، وقایع سهمناک بی سابقه و تغییرات
عظیمه از اواسط قرن ماضی بوقوع پیوست . هر
چند عالم انسانی از منشاء و مبداء این تحولات
عظیمه غافل میباشد مع هذا این ظهور قوه
محرکه جدیدی در قلوب القا^۲ نمود که وجهه
عالم را تغییر داد و عالم انسان را بسمت وحدت

و یگانگی که مقصد و منظور نهائی آن است سق
داره و میدهد .

یکی از اثرات حرکت بسمت وحدت ایمن
است که بتدریج قانون الهی و تمدن بشری
بعیزانی عالمگیر بیکدیگر نزدیک میگردد و از هان
رفته رفته متوجه میشوند که دیانت در جسم
شعون عالم انسانی اثرات عظیمه دارد و حال
آنکه این اثرات در ازمنه سالقه مورد نظر واقع
نشده بود . منظور حضرت بها^۱ الله از نزول
آیات و نفع روح الهی تنها این نبود که
افراد حیات جدید یابند بل نظراین بوده
که هیئت اجتماعیه کنفس واحده بحیات روحانی
زنده شود و از این تجدید حیات روحانی نظم
بدیع و بی سابقه بوجود آید .

عالم انسانی ، با استثنای قلبی که پیروان
حضرت بها^۱ الله هستند ، نه تنها بکار افتادن
چنین قوه عظیمی را انکار نمود بلکه از ازمان
باین ظهور نیز سر باز زد . تنها بعضی از
تعالیم اساسی آنها بطور جداگانه و بنحوی
غیر مستقیم مورد استفاده قرار داد و از قبول
بقیه خودداری نمود . اولین توجه واضح
و آشکاری که باین تعالیم شد ولی بطور رسمی
مورد اعتراف واقع نگشت در اعلان عمومی و رسمی
حقوق بشر بود که در پاریس در دهم دسامبر
۱۹۴۸ بعمل آمد (نگارنده از جانب جامعه
جهانی بهائی بسمت ناظر در این اجتماع تار
حضور داشت و همچنین در کنفرانس تشکیلات
غیر دولتی منعقد در ماه می همان سال
در ژنو حاضر بود و با سایر نمایندگان تشکیلات
غیر دولتی برای تهیه قطعنامه و اعلان عمومی
منزور همکاری نمود) .

در سنین اخیره رئیس مقتدرترین کلیسای عالم مسیحیت بدنیال تشبیهات نافرجه موضعی که یکی دو نفر از رؤسای پیشین او نموده بودند ناچار باقرار این مسئله شد که کلیه مسائل مربوط بحقوق بشر باید از دایره فعالیت‌های سیاسی و اقتصادی بشری منتزعه شد و همی‌ان موثرتر و عالی تر و اصیل تر مجاهدات روحانی انتقال یابد و با این اقدام خود نه تنها بتعالیه حضرت بهاء الله اقرار و اعتراف نمود بلکه در حقیقت تعالیه را که يك قرن قبل حضرت بهاء الله اعلان فرموده بودند کلمه بکلمه نقل و مورد تأیید و عمل و اقدام خود قرار داد .

تعالیه که بسبب اعلان آن حضرت بهاء الله مدت چهل سال دچار نفی و زندان و اهداء و آزار واقع شده بودند .

استقرار صلح بروجه ارض

در تاریخ یازدهم آوریل ۱۹۶۳ میلادی که عالم بهائی خود را آماده انتخاب اولین هیئت بین‌المللی یعنی بیت‌العدل اعظم در مرکز جهانی بهائی مینمود ژان بیست و سوم پاپ عالم مسیحیت آخرین اعلامیه کشیشی خود را بعام تحت عنوان استقرار صلح بروجه ارض صادر نمود که مورد قبول و تمجید و تحسین عموم واقع گردید (باید باین نکته مهمه توجه شود که برای اولین دفعه در تاریخ دنیای مسیحیت این اعلامیه بعموم افرادی که در عالم دارای حسن نیت هستند اعم از رؤسا و تابعین عالم مسیحی و غیر مسیحی خطاب شده بود) .

با توجه بتعالیه حضرت بهاء الله خوباست که از ترجمه رسوایین اعلامیه بعضی عبارات را در

اینجا نقل کنیم . عنوان مطالب بمنظور مطابقه با تعالیه حضرت بهاء الله در مورد وحدت عالم انسانی از طرف نگارنده انتخاب گردیده است .

۱ - جامعه جهانی قوانین و مقررات بیان میکند که چگونه جوامع انسانی نسبت بیکدیگر رفتار نمایند تا همین چنین جامعه بهم پیوسته جهانی در دنیای کنونی بینهایت و بفوریت مورد لزوم است و مصالح عمومی جمع جوامع بشری آنرا ایجاب مینماید .

امروزه مصالح عمومی جامعه بشری متوجه مسائلی است که بهمه دنیا پیوسته و مربوط است و این مسائل بدون مجاهدات رؤسای عالم انسانی حل نخواهد شد زیرا این رؤسا هستند که میتوانند بواسطه موقعیت خود بمقاسی جهانی بطور موثر اعمال مساعی نمایند . نظم اخلاقی نیز اقتضا مینماید که چنین قدرتی در دنیا بوجود آید و استقرار پذیرد منظور از چنین تشکیلاتی بوجود آوردن محیطی دنیائی است که در آن رؤسای هر يك از جوامع و افراد آن . . . با امنیت و رفاه بیشتری وظایف و کارهای خود را انجام دهند و حقوق مربوطه خویش را اعمال نمایند .

۲ - تحری حقیقت : هر فرد انسانی دارای این آزادی است که بدنیال کشف حقیقت و تحری آن بذل مساعی نماید حق دارد که بحقیقت و درستی کسب اطلاع نماید حقیقت را بکمال آزادی مسود بررسی و رسیدگی قرار دهد و وظیفه خود بداند که تحری حقیقت کند و حقیقت را بدست آورد و از آن خود بداند و عمیقاً و کاملاً آنرا

تلك نماید .

۳ - تعلیم و تربیت عمومی : قانون طبیعی همچنین بانسان حق میدهد که از منافع و مزایای دانستنیها و علم و معارف مستفیض گردد و بهمین دلیل حق دارد بامکانات و تسهیلات لازم برای اخذ تعلیمات اصلی و اساسی دسترسی داشته باشد .

۴ - مساوات بین مرد و زن : مرد و زن هر دو حقوق متساوی دارند و وظایف مشترك
زنها حق دارند کار کنند و شرایط کار آنها باید با حوائج آنان بعنوان زن و مادر تطبیق نماید چون زنان روز بروز بیشتر بمقام انسانی خود پی برند دیگر اجازه نخواهند داد که با آنها بصورت اموال و اشیا معامله شود .

۵ - وحدت عالم انسانی : اجتماع بشری باید قبل از هر چیز بعنوان يك حقیقت روحانی شناخته شود نظمی که در عالم انسانی مورد عمل و اقدام است باید از عشق و علاقه بیگانه بگریز چشمه گیرد و الهام پذیرد تبعیض نژادی چه از لحاظ عقیدتی و چه از لحاظ نظری نمیتواند مورد قبول واقع گردد .

۶ - وحدانیت الهی : عالم انسانی خدای حقیقی را که فائق بر کل بوده و ایمان با او امری شخصی و خصوصی است شناخته لحیات خود را بر پایه و اساس استوار رابطه خود با خدا قرار میدهد ترقی و پیشرفت علم و اختراعات فنی بهیچ وجه از هر چیز عظمت خداوندی را که خالق جمیع کائنات و آفریدگار انسان است مجسم و آشکار میسازد .

۷ - علم و دین : کافی نیست که ما از نسل ایمان ، این هدیه نفیس مستفیض گردیم چون عصر حاضر عصر پیشرفت و ترقی بی نظیر علوم و فنون است انسان در صورتی میتواند از این پیشرفتها بمنفع عموم استفاده نماید و بطور موثر در آن سهیم باشد که علما دارای شایستگی و تخصص بوده و در امور فنی صاحب مهارتهای لازم گردند .

. بعبارت دیگر لازم است افراد انسانی چنان زندگی کنند و در حیات فانی خود چنان رفتار نمایند که بین حقایق علمی و فنی و تخصصی از يك طرف و حقایق روحانی از طرف دیگر ارتباط و اتحاد ایجاد گردد .

۸ - خلع سلاح : تهیه و ذخیره اسلحه بمقدار زیاد و بطور مرتب در بین مللی که از حیث اقتصاد پیشرفت عظیمی نموده اند موجب نهایت افسوس و تامل روحی است زیرا مناسبت عظیم فکری و عقلانی و اقتصادی بشر از این راه بهدر میرود

عدالت و فکر سالم و احساسات انسان دوستی حکم میکند که هر چه زودتر موافقت نمایند و قرار داری بمان آید که تدریجاً اسلحه و مهمات منفجره تقلیل یابد و روبه موثری برای نظارت بر این کار اتخاذ گردد .

۹ - انرژی اتمی : باید در نظر داشت که گرچه قدرت عظیم انفجاری اسلحه های جدید تا حد زیادی موجب شده که دول از استعمال آن وحشت داشته باشند و پرهیز نمایند ، ولی باید از آن نیز ترسید که ادامه آزمایشات اتمی برای بقای حیات در این دنیای ناپسند و خبیثی بهر آورد .

۱۰ - راه حل روحانی برای مسائل اقتصادی

افراد انسانی بطور طبیعی دارای حقوق اقدام و مباحثت بکار در میادین اقتصادی میباشند و حق کار برای آنان محفوظ است. و هرکارگری باید مزدی مناسب با کار خود و منطبق با اصول عدالت و انصاف ببرد. ملت ها باید روابط همکاری و معاونت با یکدیگر برقرار نمایند تا گردش سرمایه و اجناس مصنوعه و تبادل افراد کارگزار زملتی بملت دیگر تسهیل گردد.

در حال حاضر هیچ اجتماع سیاسی حق ندارد تنها برای بدست آوردن مصالح و منافع خود اعمال مساعی نماید و اجتماع خود را بتنهایی جدا از دیگران پیشرفت دهد زیرا میزان سعادت و پیشرفت آن اجتماع انعکاسی از میزان سعادت و پیشرفت سایر اجتماعات سیاسی بوده و اجتماع پیشرفته عضوی از سایر اجتماعات محسوب میگردد.

۱۱ - اطاعت از اولیای امور : هنگامی که افراد بحقیقت مطیع فرمانروایان خود باشند نباید تصور کنند که مطیع و فرمانبردار افراد عادی هستند بلکه با اطاعت خود در حقیقت

نسبت بخالق و آفریدگار جمیع کائنات ادای احترام نموده اند.

۱۲ - مصالح عمومی : افراد انسان که از عنصرمادی فانی و روحی جاودان ترکیب گشته اند هرگز در حیات ناپایدار نخواهند توانست که جمیع حوائج خود را بدست آورند و یا بسعادت و خوشبختی کامل نائل گردند و بدینجهت مساعی که برای تأمین غیر عمومی بعمل آید نه تنها مانع صلاح و فلاح ابدی انسان نیست بلکه موهب و ناصران است.

این احساسات انعکاسی است از آنچه حضرت بهاء الله یکصد سال قبل اظهار فرمودند و در اثر همین تعالیم و اعلان آن سالهای متعددی گرفتار نفی و زندان گردیدند.

باقی مقاله عبارتست از زینب نیده ای از آثار متعالیه جمالقدم جل اسمه الاعظم در ساره همین مسائل که در اعلامیه پاپ آمده و نشان دادن این واقعیت که اعلامیه مذکور انعکاسی است از تعالیم مقدسه مبارکه دیانت بهائی که بلحاظ آشنائی احمای ایران با آن آثار کریمه از نقل آنها در این مقام صرف نظر مینمائیم.

غوغای عشق ————— ق یار

سید غلامرضا روحانی

نماند گیتی و غوغای عشق یارمانند	بعشق یارینانم که برقرار بمانند
گراز بهار بگلشن اثر نماند چه غم	بهار گلشن جانبخش حسن یارمانند
بوصل دوست رسیدیم و انتظار گذشت	خلاف آنکه ز غفلت در انتظار بمانند
بشد چون نقش بر آب آنچه بود نقش و ^{نگار}	ولی بصفحه دل نقش آن نگار بمانند
ز آیت زهق الباطل و جاء الحق	نماند باطل و آئین کردگار بمانند
کسی شریف که خود جاودان شریف ^{بست} بز	کسی بزرگ که دائم بزرگوار بمانند
بسوی یار سفر از دیار کرد و نداشت	ز درد یار نصیب آنکه در دیار بمانند
بجز اساس و بنائی که پایدار از اوست	ندیده ایم بنائی که پایدار بمانند

شد از وجود تو روحانیا عدم چه غمت

بوصف دوست غزل از تو یادگار بمانند

حسَن تو پایدار

عندلیب

عذرای گل کشید مگر برقع از عذار
نالد هزار و گریه کند ابر زار زار
کز عشق یار ناله چو وامق کند هزار
از گریه های ابر چمن شد بنفشه زار

سنبیل زخمان سریدر آورد و گل زخار

موسی گل نمود بمصر چمن ظهور
شد خیره چشم نرگس از آن روشنی و نور
گشت ارغوان فروزان مانند نخل طور
سو سن زیان گشود که چشم بد از تو دور

بلبل به گل سرود که حسن تو پایدار

باد صبا دمید سرافیل سان بهور
غلمان و حور سریدر آورده از قصور
از هر کنار کرده پری پیکری ظهور
رقصان و پای کوبان با جذب و شوق و شور

گویند عید رضوان گردیده آشکار

یکجهان باغ و گلستان

ذکائی بیضائی

سوسن و لاله فراوان بینم	تا بر خسار تو ای جان بینم
یکجهان باغ و گلستان بینم	چهره بنمای که در حجره تنگ
همه شب خواب پریشان بینم	بسر زلف تو تا بستم دل
تا بدان چهره رخشان بینم	نور در نور بود روز و شبم
هر چه مشکل بود آسان بینم	نرخا عشق که در ساحت آن
روشن از روی تو کیهان بینم	ای همه رحمت و ای جمله امید
در سخنهای تو درمان بینم	بهر درد دل سودا زدگان
دوریت آتش سوزان بینم	هر که با تست بهشتش ما است
که مهش بنده فرمان بینم	آفتابی است ذکائی رخ او

شرح حال

متصاعد الی الله میرزا آقاخان بشیر الهسی

بقلم : عبدالحسین بشیر الهسی



میرزا آقاخان ملقب به بشیرالسلطان که از طرف حضرت عبدالبهاء بخطاب بشیرالهسی مخاطب و مفتخر گردید ، در سال ۱۲۸۱ هجری قمری در شیراز متولد شده و والدش ملا محمد حسین از فضلا و خوشنویسان معروف شیراز بود که در همان سالهای اولیه با مرحضرت اعلی مؤمن شده بتبلیغ دیگران پرداخت و حرفه اش تدریس اطفال محترمین شهر بود . پس از تشرف با ایمان بحضرت اعلی ، پدر خود موسوم به ملا محمود پسر میرزا علیرضا جواهرشناس فتحعلی شاه را که از فضلا و شعرای عهد خود بود بدین جدید دعوت نمود و حتی یکدفعه او را بحضور حضرت اعلی برده تشرف حاصل کرد ، ولی حجاب علم و غرور فقاہت مانع از ایمان و هدایت گردید لہذا جسورانه پس از ساعتی مکابره مؤمن نشده باحالتی پریشان و عصبانی بخانه خود مراجعت نمود ، ولی بمحض ورود بمنزل حالت غش بساو دست داده بیهوش بیفتاد و پس از ساعتی که بیهوش آمد صدقننا و آمانا گفته ایمان آورد . ملا محمد حسین علت این بیهوشی و تغییر حال را از پدر سؤال نمود ، در جواب گفت " از فرط

ناراحتی بحالت اغما افتادم و در حال دیدم
 و ونفر آمدند مرا از زمین در ربودند و با آسمان
 بردند ، به اوج که رسیدم ندائی آمد او را رها
 کنید آن د ونفر مرا در وسط آسمان و زمین رها
 کردند ، من شروع بسقوط کردم و بسیار هراسان
 شدم چه با سرعت زیاد بطرف زمین می آمدم آنچه
 بانبیا و اولیا و مقدسین متوسل شدم و التماس
 کردم فایده نکرد بیک يك امامها ملتجی شدم
 و قسم دادم باز هم نتیجه نبخشید ، بالاخره
 مستأصل شدم و موت خود را قریب دیدم
 غفلتاً بفکر آن سید که تو مرا پیش او بردی افتادم
 و قسم دادم ، ناگاه آن د ونفر آمده زیر بغل
 مرا گرفته آهسته بر زمین گذاشتند و اینک من
 متنبه شده ایمان آوردم . پس از این واقعه
 برای عذر خواهی از جسارتی که در محضر مبارک
 کرده بود ، قصیده عربی مفصل و غزالی انشا
 کرده در طی آن از جسارت خود عذر خواهی
 و طلب غفران نمود که مطلع آن اینست .

بنقطه بسم الله روحی توسلت
 و اسرارها من کل وجه قد انجلت
 لکل عیون بالدموع شهاده
 علی ان فی طعمها التار اهلک
 از ابتدعت ما قد پشاه آلهننا
 من التسع قالات منسه تجلجلت
 و قفتلدی الباب المجیر لمن پشاه
 جنان الوری من زکره قد تزلزلت
 فانک زکر الله اعلی و اکبر
 و بیضاً فی بد القواء دلا قبلت
 سمی رسول الله اغنی محمداً
 صفات ولی الله فیسه تجلجلت . .

این قصیده دارای ۴۷ بیت است که
 در نهایت سلاست سروده شده است .

باری چنانکه گفته شد ملا محمد حسین از خوش
 نویسان معروف عصر خود بود و قطعات و خطوط
 بسیار و کتب نفیسه بخط او موجود است به علاوه
 در علوم ریاضی و فنون سائره که متداول آن
 عصر بود دست داشته است .

در اوایل امر حضرت اعلی در شیراز چون
 مظالم و عدماقی را که بر آنحضرت و اصحاب
 وارد می آمد بچشم خود میدید و طاقت تحمل
 نداشت که مولای خود را بآن قسم در دست
 ظالمان مشاهده نماید روزی باحالت منقلب
 و پریشان بمنزل آمده یکسر باطاق رفته لحاف
 بر سر میکشد و با قلم تراش گوی خود را میبرد
 در این اثنا یکی از همشیره هایش که ورود او را
 بمنزل دیده و از رفتار خلاف معمول او متعجب
 شده بود باطاق او میرود ، چون آثار خون
 میبیند فریادی زده خود را بر روی او پرتاب کرده
 دست او را میگیرد در حالیکه مقداری از گلو
 بریده شده و خون زیادی جاری گردیده بود
 در آنحال اهل منزل جمع شده بدنبال طبیب
 و جراح دویدند اتفاقاً جراح معروف شهر در
 آن حین از همان کوچه عبور میکرد فوراً او را
 حاضر مینمایند و او هم بریدگی را بخیه زده و
 مانع از افراز زیاد خون میگردد و پس از چندی
 زخم التیام مییابد .

ملا محمد حسین پس از اعلان امر در بغداد
 فوراً به جمال مبارک جل زکره ایمان آورد و از
 مؤمنین ثابت قدم بود ، در اواخر ایام بهشتی
 اوقات خود را به مصاحبت و ملاقات حضرات افغان
 میگذرانی و چندی در منزل حاجی میرزا ابوالقاسم
 افغان جد اعلای حضرت ولی امرالله بتدریس
 انجال آن مرحوم و سایر اطفال آن عائله جلیله
 از قبیل میرزا علی محمد خان موقرالدوله و آقا

سید آقاخان نجل مرحوم افغان حاجی میرزا آقا
و آقا میرزا نادری والد حضرت ولی امرالله مشغول
بود و مرحوم بشیرالهی نیز در آن اوقات بسا
انجال حضرات افغان همسن و درمجا لیس
درس پدر حاضر بود ، تا اینکه پدرش در سنه
۱۲۹۵ در شیراز فوت نمود .

حالتی غریب دست میداد و بی اختیار سرشک
از چشمان جاری میشد و در همان سفر مقام
غصن الله الاعظم را قبل از طلوع نبره میمانند
در یافت و چنان بشعله میثاق برافروخت که
در مراجعت همه جا ذکر مقام و بزرگواری آنحضرت
مینمود و پس از صعود جمال اقدس ابهی بکمال
همت و جانفشانی همه جا بدفع شبهات اهل
ارتیاب میپرداخت .

پس از فوت پدر مرحوم بشیرالهی از شیراز
حرکت کرده روانه طهران شد ، چندی در -
طهران بخدمت امرپرداخت و بعد عزم کوفی
دوست نمود و در عکا دو یا سه سال قبل از صعود
بشرف لقا فائز و بعنایت کبری مفتخر و چنان
از باده محبت الله سرمست و سرشار شد که تا
ایام اخیر حیات هر وقت یاد ایام تشریف مینمود

آنچه فعلاً موجود است در دوره جمال
قدم جل ذکره نه (۹) لوح اقدس بافتخار
ایشان صادر گردیده و اولین توفیق مبارک که
در حین تشریف عز نزول یافته و بخاتم مبارک
مزین است اینست :

هو الغالب القیوم

قد بعثنا البیان علی هیئۃ اللوح وارسلناه الی الذین آمنوا باللّٰه المہیمن القیوم
الذین ما منعتمہم شیئاً من القوم اقبلوا وقالوا آمنا بک یا دلہ الغیب والشہود .
انا اردنا فی هذا الحین ان نسقی احداً من احبائک کثیر عفايتی من بدع طائسی
لیبلغہ الی مقام لا تحزنہ حوادث العالم ولا تخوفہ سطوة الارض وعلماک ہما
الذین نقضوا عہدہ و میثاقہ وقادوا اولیائہم الی ظل من قلمی
الاعلیٰ ان کان مولی الوری مستویاً علی عرش اسمہ الابیہ بآتک خرجت من البیت
مقبلاً الی اللہ و قطعتم الجبال والاموار والہر والبحر الی ان حضرت و
سمعت النداء و رايت ما بشرت به کتب اللہ رب ماکان وما یكون طوی لوجهک
بما توجہ و بقلبک بما اقبل الی الغریب المظلوم الذی ما منعه سبحات الجلال
و لاحجابات اهل الضلال قام بین الوری و نادى باعلی النداء اللہ قد اتی
با وعدتہم به و ظہرت ما خلقت السموات والارض للقاءہ انظر ولما قوم ولا تكونوا
من الذین انکر و احجۃ اللہ و کفروا بنعمتہ و جادلوا بآیاتہ و امرضواعنہ فی
یومہ الموعود نعیماً لک بما شہدک قلمی الاعلیٰ فی هذا المقام الرفیع
نسئل اللہ بان یؤیدک علی حفظ ما نزل لک من لدن ربک العزیز السودود
الہیاء من لدنا علیک و علی اولیائک الذین ما منعتمہم الدنیا و زخرہا ولا
تجارتہا و ربحہا عن ذکری العزیز الجمیل .

درد و توقیع دیگر که بفارسی نازل شده چنین میفرماید :

جناب میرزا آقا الذی حضر و فـاز

هو الامر الحکیم

امروز جذب اعمال عشاق آفاق را اخذ نموده و جمیع اشیا* بذکرو ثنای منقطعین ناطق و ساکر در مدینه* عشق نغمه هاست و آوازه طوبی از برای نفسی که باصفاً فائز گشت و بنور تقوی و انقطاع منور شد بشارت عظمی که از قلم اعلی جاری و نازل آنکه و لکنه رسول الله و خاتم النبیین بکلمه* مبارکه یوم یقوم الناس لرب العالمین منتهی گشت یا اولیا* الله و جزیه ایاکم ان تحزنکم سطوة الظالمین و ظلیم المفسدین سوف تفتنی ما یشهد و یری و یری لکم ما نزل من القلم الاعلی فی حیف طوبی لکم و لمن یحبکم لوجد الله العزیز الحمید .

جناب میرزا آقا علیه بها* الله

بنام خداوند یکتا آیات نازل و بینات ظاهر و لکن عباد غافل و محجوب بفانسی مشغولند و از حضرت باقی محروم امروز روز ذکر و ثناست طوبی از برای نفسی که شبهات عالم او را از انوار یقین منع نمود و محروم نساخت سبحان الله زخارف و الوان فانیه عالم ناس را از ملکوت باقی الهی غافل نموده عنقریب جزای اعمال کل را اخذ نماید ان ربک هو العادل الحکیم امروز حضرت قیوم ظاهر و رحیق مختوم مشهور بگوای عباد بشتابید شاید فائز شوید بآنچه که از برای آن از عدم بوجود آمده اید اینست وصیت مظلوم اهل ارض را طوبی لمن سمع و اقبل و و بل للمعرضین الحمد لله رب العالمین .

این مناجات نیز با افتخار ایشان از قلم مبارک صادر شده است:

جناب آقا میرزا آقا علیه بهاء الله

قل سبحانك اللهم يا الهى اسئلك بجدوك و جنودك و بالنور الذى به
اشرفت مدائن علمك و حكمتك ان تقدر لى ما يقربنى اليك ثم اكتب لى ما
يجعلنى غنياً بغناك و مستقيماً على حبك انك انت المقتدر العزيز المختار .

کثیره در حدود یکصد طغری یا بیشتر که از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء با افتخار ایشان صادر شده بخوبی مشهود است که مصدر خدمات مهمه بوده و واسطه مکاتبات با ارض اقدس گردیده است . در میان بارو اغیار و آشنا و بیگانه اشتہاری عظیم یافت و مشار بالبنان گردید . در موقع بروز انقلاب مشروطیت در زحمات و مشقات عدیده افتاد و مکرر مورد حمله و آزار از اول و مغربین واقع شد و بواسطه معروفیت همواره در معرض خطر بود . چندین بار بتحریرک مغرضین اشرار قصد جانش کردند و هر دفعه خداوند وسیله فراهم کرد که با وجود مواجهه و استقامت در مقابل آنان محفوظ ماند و در عین حال نظر بسمت و مقام دولتی با حکام و اعیان شهر رفت و آمد داشت و از حقوق یاران مدافعه مینمود و در آن اوقات هرج و مرج در شیراز با افتتاح مدرسه شی قیام و اقدام نمود که بعداً دولتی شد و اولین مدرسه در شیراز بود . همچنین بدستور مبارک حضرت عبدالبهاء بتاسیس اولین مغل روحانی شیراز موفق شد با اشخاص مهم از قبیل

در مراجعت بطهران در اداره پست داخل شد و پس از چندی از طرف اداره پست ما مورزنجان شد و بعد رئیس پستخانه پزد شده قریب سه سال در آنجا بسر برد و در سبیل امر مبارک بخدمات فائده موفق گردید . همواره مشوق یاران بود و بتبیه موجبات آسایش آنان در آن اوقات پراضطراب میبرد^{حت} و واسطه ارسال عرایض و وجوه بساحت اقدس بود . بعد ما مور شیراز شد و سالی نیز در بندر بوشهر بظاہر در پستخانه و در بطن خدمت امرالله مشغول بود و برای دستاخی که از آن بندر عبور میکردند تسهیلات فراهم میساخت و پذیرائی میکرد ، بعد بطهران آمده تا اهل اختیار کرد و رئیس یکی از شعبات پستخانه مرکزی شد و در مجالس احباب صاحب و امین و جلسہ آنان گردید تا اینکه باز ما مور شیراز شد و این دفعه بسمت رئیس ایالتی پست فارس بالقب بشهر السلطان با فرمان شاهی مباحی گردید و مدت هفت سال در این سمت باقی بود . از الواح

امام جمعه و رؤسای دوايرو اعيان معاشرت داشت و در ضمن آنها تبلیغ و القاء کلمه مینمود چندانکه عده ای از آنها باطناً ایمان داشته الواح از طرف حضرت عبدالبهاء بافتخار آن صادر گردیده که موجود است . حضرت عبدالبهاء در الواح اولیه او را بعنوان مختلفه از قبیل ای مخمور صهبای عرفان ، ای ناطق بثنای الهی — ای موقن بآیات الله — ای مخمور جام الهی — ای هم گوهر بشیر الحق — ای ریحان بوستان محبت الله — ای بشیر نشر نور منیر،

ای بشیر چون شیر — ای ثابت بر میثاق ، و غیره خطاب میفرمودند . و اخیراً بعنوان بشیر الهی تخصیص یافت و همین خطاب مبارک بعنوان نام فامیلی در دفاتر دولتی به ثبت رسید و باقی ماند .

اول لوح مبارکی که پس از صعود جمال قدم جل زکره از قلم حضرت عبدالبهاء بافتخار ایشان صادر شد این لوح پر عنایت و مهیمن است که بخط مبارک مرقوم گردیده است .

جناب میرزا آقا من اهل شین علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

هو الابهی

ای مخمور صهبای عرفان و منور بانوار هدایت حضرت رحمن اگر چه تا بحال فتح مکاتیب و مخابره بحسب ظاهر با آن ریحان گلستان محبت الله نشد لکن بسوی خوش مشك ایمان و عبیر عرفان از قلب آن سرخیل عاشقان مشام مشتاقان را خوشبو و معطر مینمود حال چون نفحات محبت الله چنان زمام اقتدار و اختیار را از دست ربود که بی اراده هم برداشته و بذکر آن حبیب مشغول شدم از فضل و موهبت سلطان احدیت طالب و سائلم که آن خادم امر را موفق بر خدمات کلیه نماید تا در ظل سدره منتهی آرمیده از مشرق عرفان بنوری باهرو ضیائی زاهر طالع و لائح گردد . و الیهاء و الروح علیک یا ایها المشتعل بنار محبت الله .

عع

ایشان از طرف حضرت عبدالبهاء صادر گردیده که با کمال ظرافت و دقت خطوط اصلی و تذهیب و بصورت مرقع های نفیس درآمده و قسمت عمده برای حفظ و نگاهداری در آرشیو

چنانچه مذکور شد بعلمت مرجعیتی که در شیراز حاصل کرده و عمده مراجعات و مکاتبات ارض اقدس توسط ایشان صورت میگرفت الواح کثیره که شاید از یکصد متجاوز است ، بافتخار

بین المللی محفظہ آثار امری بارض اقدس ارسال گردیده و بقیہ نیز ارسال خواهد شد و حقیقہ اگر فرصتی پیش آید ممکن است این الواح مبارکہ را بصورت دیوایسہ جلد کتاب قطور تنظیم و چاپ نمود کہ مورد استفادہ عموم قرار گیرد علی الخصوص کہ بعضی از آنها حاوی مطالب بسیار مهم و متضمن غوامض مسائل امری و غیر امری است کہ از حضور مبارک سئوال شدہ و توضیح فرمودہ اند .

همچنین در اینموقع بدستور مبارک بعضی کتب و آثار امری از جمله کتاب مستطاب اقدس کہ با بہترین خط و جلد و تذهیب تهیه شدہ بود بکتابخانہ های معروف لندن و پاریس اہد اکرد در اوقات مسافرت ہیکل مبارک با رویا و امریکا بیشتر مکاتبات و مخابرات با ایران توسط او انجام میگرفت و اخبار سفر مبارک و الواح و بیانات صادرہ توسط او رسیدہ و طبع و نشر میشد و از آن خدمت و موفقیت خود کہ با کمک چند تن از یاران شیراز و از جمله میرزا فضل اللہ خان بنان انجام میگرفت خوشحال و شکرگزار بود و در مقابل ہیکل مبارک نیز نہایت لطف و عنایت را در بارہ او مبذول میفرمودند ، بطوریکہ در بعضی الواح اورا

بعنوان بشیرمن و ای حضرت بشیرمن وای واسطہ سرور و بشارت قلوب دوستان رحمانی ، و امثال ذلک خطاب میفرمایند کہ نہایت رضایت و عطف مبارک را میسراند . خلاصہ ہمز از ہفت سال کہ ما موریت دولتی در شیراز طول کشید بر اثر سعایت و دسیسہ معاندین بطہران احضار شد و چون مزاج ضعیف شدہ بود مدتی بمعالجہ پرداخت ، معذالک در خدمات امری آرامنداشت و بہرکاری ہمت میگماشت تا اینکہ بریاست ایالتی پست گیلان منصوب شد و برشت عزیمت نمود ولی ہوای مرطوب گیلان با مزاج سازگار نبود و ہمز از قریب دو سال مراجعت بطہران کردہ بقیہ ایام حیات را در طہران گذراند . و ایام تابستان را بتجویز اطباء رحمانی ، جنابان دکتر یونس خان افروختہ و دکتر اسطوخان حکیم کہ اغلب بصیادت میرفتند در شہر ان میگذرانید از جمله یکسال بمرغ محلہ در منزلی کہ آنموقع متعلق بمرحوم صنیع السلطان بود بہ بیلاق رفتہ و باہن مناسب لوح مشفقانہ و عطف آمیزی نازل شد کہ در آن سابقہ تاریخی مرغ محلہ و وضع اولیہ آنرا در موقع اقامت جمال اقدس ابہی بیان میفرمایند کہ نظر باہمیت عینا نقل میشود .

طہران حضرت بشیر الہی علیہ بہا اللہ الابہی

هو اللہ

ای بشیر الہی نامہ تو چون دیوان محامد و نعوت جمال مبارک بود نہایت فرح و سرور بخشید ہر کلمہ یک آیت طریبی است یک کلمہ تار و طنہور است یک کلمہ مزامیر آل داود یک کلمہ جنگ و چغانہ است یک کلمہ غزلخوانی و ترانہ

یک دست موسیقی مکمل است که مستمعین را بوجد و سرور می آورد آهنگ تو در آنجا میزنی و عاشقانرا در اینجا بوجد و طرب آری الحمد لله که نامه مشکین بود و الفاظ و کلمات ملیح و نمکین برهان اتحاد و اتفاق احبا بود که عموماً "مشتعلاً" منجذباً "متحداً" متفقاً "باعلاء" کلمة الله و نشرنجات الله و تبلیغ امرالله مشغول احدی ملالی ندارد . چهار صفحه که بخط مبارک حضرت اعلی روحی له الفداء انصام به عبدالبها" نموده بودی رسید از در و دیوار آهنگ و اطوبی و اطوبی بلند شد و آغاز نغمه و ترانه نمودند عبدالبها" در گوشه" استماع این نغمات مینمود احسنت احسنت که ما را باین هدیه" دلپسند خوشنود نمودی . اما تبدیل هسوا در شمیران در مرغ محله موهبت رحمن است آن مکان محله" مرغان نیست آشیانسه عنقای مشرق است و لانه سیمرغ کوه قاف زیرا جمال مبارک روحی لاحبائه الفداء در آن مزرعه" پاک مطهر یکسال در تابستان منزل و ما"وی فرمودند در باغ حاجسی باقر که سه طبقه بود و مسلط بدریاچه محل سریر ملیک ملکوت بود و در بدایت امر بود در وسط دریاچه تخت بزرگی از سنگ زده بودند در وسط تخت سراپرده و اطراف تخت باغچه قریب صد و پنجاه نفر از احباء" مجتمع شب آهنگ تقدیس بود که بملاء اعلی میرسید بسیار خوش گذشت همیشه جمال مبارک ذکر آن مکان را میفرمودند حال خدا چنین مکانی را بتو داده شکر کن خدا را و با یاران در آن مکان بذکر و ثنای رب جمیل پرداختی هر قدر دلت میخواست آواز خواندی و احبباء" را بوجد و نشاط آوردی و علیک البها" الابهی .

۱۶ ذی حجه ۱۳۳۷ عبدالبها" عباس

طهران مقریافت و حضرت ولی امرالله پس از صعود تلگراف ذیل را خطاب بیازماندگان عنایت فرمودند :

" حیفا موخ ۲۶ سپتامبر ۱۹۲۴ طهران توسط دواجی عائله بشیر السلطان بینهایت محزونم عالم امر از فقدان اولاد قابل و باوفاً خود متا"لم است . شوقی "

در خاتمه مناجات طلب مغفرت بقلم مبارک حضرت عبدالبها" در ایام حیات مرحوم بشیر الهی صادر شده تیمناً" درج میگردد :

پس از صعود حضرت مولی الوری برای آن ، عاشق دل داده تاب تحمل نماند ، اغلب ناله و زاری مینمود و از فراق چون شمع میگداخت و آرام نداشت و تمنای خلاص از قفس تن مینمود حضرت ولی امرالله و همچنین حضرت ورقهعلیا عنایت مخصوص نسبت بایشان ابراز و تواقیع عذیده بافتخار ایشان نازل و ارسال فرموده در مصیبت جانسوز تسلای خاطر و از خدمات مشارالیه اظهار رضامندی میفرمودند تا اینکه در ششم اسد ۱۳۰۳ در سن ۶۹ سالگی بملکوت ابهی صعود نمود و در گلستان جاوید

الهي الهي ان بشيرك الكريم ورقيقك الثابت على العهد القويم قد شبّ فسي
عبوديتك وشاب في خدمتك وقام بكل قوة على نشر الاوراق في الافاق واستهدف
سهام اهل النفاق وقضى ايامه مرّ المذاق وتحمل لوم كل شئوم لا يطاق ولم
يكن هذا الاحبا بجمالك و طلبا لوصالك وتمنيا بجوار رحمتك وابتغيا لوجهك
وشوقا الى لقاءك ربّ ادع عليه الكاس الدهاق بصعبا رحمتك يا وله قلوب العشا
وتوجه بالكيل عفوك وغفرانك بالشبوت على الميثاق واغرقه في بحار الطافك واخذه
في حديقته احديتك وجنة رحمانيتك واخذه في محفل اللقا مركزا لا توار ملكوت
الاسرار بعد صعوده من هذا الدار الى دار القرار انك انت الرحمن الرحيم
وانك انت العزيز الكريم المنان .

عع

عكس تاريخي

كودكستان بهائي مشكله
در مدينه عشق آباد
سنه ۱۳۰۴ شمسی
فرستنده خانم جمالوه گلکار



در زمان حضرت اعلی ارواحنا لمظلومینته الفدا صنعت عکاسی تازه اختراع شده بود ولی هنوز در ایران متداول و معمول نبود ، با اینحال نقاشان ماهری بودند که تصاویر رنگی و با سیاه قلم از روی چهره اشخاص چنان شبیه و جالب ترسیم می نمودند که با بهترین عکسهای معمولی و با رنگین امروز برابری میکرد . از حضرت رب اعلی تصویری توسط یکی از نقاشان ماهر ترسیم گردید است که در اعتبار مقدسه موجود و زائرین بزیارت آن مشرف و نایل میگردد (۱) و تصویری هم روز بعد از شهادت آنحضرت توسط قنصل روس بوسیله یکی از نقاشان ماهر از روی جسد مطهر که در کنار خندق شهر تبریز قرار داده بودند ترسیم و جناب نبیل زرنندی در تاریخ خود چنین مرقوم فرموده است : که یکی از مؤمنین بنام حاجی علی عسکر برایش حکایت کرد و گفت :

که یکی از اعضای قنصل خانه روس که با من رابطه و نسبت داشت آن نقشه را در همان روز که کشیده شده بود بمن نشان داد ، آن نقشه در نهایت مهارت کشیده شده بود و من چون در آن دقت کردم دیدم هیچ گلوله به پیشانی مبارک اصابت ننموده ، رخسار زیبا و لبهای مبارک نیز از آسیب گلوله محفوظ مانده و آثار تبسم لطیفی هنوز در بشوه مبارک آشکار بود ولی بدن مبارک پاره پاره شده بود و من از مشاهده آن نقش از خود بیخود شدم . ولی آن تصویر متأسفانه معلوم نیست فعلاً در کجا و در نزد چه کسی است . و تصویری نیز در یکی از مجلات روسی از هیكل مبارک در خالی که بدار و برپس مان آویخته شده اند با تصویری از جناب حاجی سلیمان خان در حال شمع آجین و نیز تصویری از جناب قرة العین ترسیم نموده اند که آن تصاویر در یکی از



سید غلامرضا روحانی

۱- مشروح جریان را مراجعه فرمائید به مجلدات سالهای پیش آهنگ بدیع .

شماره های مجله یغمدار طهران منعکس و منتشر گردیده است و لکن تصور نمیرود که آن - تعاویذ مبنای صحیحی داشته باشد زیرا که حضرت اعلی را بدون شال و عمامه که علامت شهادت است بدار آویخته ، در صورتیکه آن تصویر با عمامه است و گمان میرود که آن تصویر بطور خیالی ترسیم شده و مقصود ترسیم کننده فقط نشان دادن طرز شهادت آنحضرت و طرز شمع آجین کردن جناب سلیمان خان بوده بدون در نظر گرفتن تمام واقعات و شباهت آنها .

و از حضرت بهاء الله جل اسمه الاعلی شمایل نقاشی و عکس موجود است که در اعیان مقدسه آنها را زیارت میکنند .

حضرت بهاء الله موقع برداشتن عکس روی صندلی جلوس فرمودند و پس از برداشتن عکس حضرت عبدالبهاء در روی همان صندلی جلوس فرموده و عکس برداشتند که همان عکس دوران جوانی آنحضرت میباشد و همه آنها زیارت کرده ایم . شمایل مبارک جمال قدم جل اسمه الاعظم را بعضی از قدمای احباب داشتند و لکن حضرت ولی امرالله ارواحنا لرمسه الاطهر فدا امر فرمودند که هر یک از احباب شمایل مبارک را دارند بحضورشان ارسال نمایند این بود که احباب الهی آن شمایل را بحضور مبارک تقدیم نمودند و لکن تعدادی در دست ناقضین باقی بود و در واقعه ماه رمضان سال ۱۳۳۴ شمسی توسط ناقضین بدست ارباب جرائد و مجلات افتاد و برای تخدیش اذهان عمومی بصورت نامطلوب و مخدوشی انتشار دادند.

از حضرت عبدالبهاء در مسافرتها ایشان

باروپا و آمریکا در دانشگاه ها و مجامع و محافل عمومی و گنائس و معابد یهود و مسیحی و مسلمان چه در مواقع ایراء نطق و خطابه و چه در مواقع دیگر عکسهای بیشمار برداشته شده و از جمله عکس های متحرک است که در آمریکا برداشته شده و در دو مجلد کتاب بدایع الآثار (سفر نامه مبارک) بممالک اروپا و آمریکا گراور و منتشر گردیده است و آثار عظمت و قدرت و هیمنه و وقار و جلال و جمال مرکز میثاق الهی از همگان عکسها متجلی و نمودار است و در آن مسافرتها خبرنگاران و عکاسان پیوسته از هیکل مبارک عکس برداری می نمودند بطوریکه یکی از عکاسان در رحینی که آن هیکل مقدس در معبری عبور میفرمودند سه پایه دوربین خود را قرار داد تا از هیکل مبارک عکس بردارد و چون آنحضرت متعایل نبودند و بر خلاف اراده مبارک نبود اجازه نفرمودند و از طرف آنحضرت بخبرنگاران و عکاسان امر و ابلاغ شد که برای انتشار در جراید و مجلات از عکس هایی که باراده مبارک برداشته شده است دریافت و استفاده نمایند و فرموده بودند که بقدری از هیکل مبارک عکس برداری نموده اند که زیر دست و پا خواهد افتاد و بهمین ملاحظه حضرت ولی امرالله فرمودند که شمایل مبارک حضرت عبدالبهاء را احباب اماکن خود بطور شایسته در محل مناسب و رفیعی قرار دهند چنانچه امته البهاء روحیه خانم این مطلب را در صفحه ۲۰۸ - ۲۰۹ کتاب گوهر یکتا چنین مرقوم فرموده اند :

" حادثه ای بخاطر من آورم که خالی از اهمیت نیست ، بعد از آنکه در سال ۱۹۳۷ بدر و مادر نگارنده بکانادا مراجعت کردند طبق درخواست این کمینه کتابهای مرا ارسال داشتند و چون این مرسله رسید کتابها و

عکسها را مرتب نمودم و برطبق عادت قدیم شمایل مبارک حضرت عبدالبهاء را بر دیوار نوعی گذاردم که چون صبح بیدار شوم چشمم بزیارت آن جمال روشن گردد ولی وقتی این ترتیب و تنظیم از لحاظ مبارک حضرت ولی امرالله گذشت با تعجب و استیحا ش عجیبی فرمودند عکس مبارک را پائین بیاورند. عرض کردم برای این است که اول صبح شمایل مبارک را زیارت کنم، فرمودند خیر محل آن بالای سراسر است تا آنوقت بخاطر این کمینه خطور نکرده بود که اسم اعظم و شمایل مرکز میثاق این امراتم بایستی دائما در اعلی رتبه منزل و مسکن انسان جا گیرند. این بود طرز احترام و توقیری که حتی درباره عکسها اجرامیداشتند و مراتب احترام و تقدیسی که از ایشان بدینگونه مسائل مشاهده میکردید.

و در صفحه ۳۰۹ آن کتاب چنین مرقوم فرموده اند: "در موقعیکه شمایل مبارک حضرت اعلی را برای زیارت بکنفرانس امریکای عنایت و ارسال داشتند دستور فرمودند مطمئن گردید که در طول مدت زیارت احدی عکس از شمایل مبارک بر ندارد، زیارت چنین شمایلی را بایستی احباب یکی از افتخارات حیا خود بدانند نه آنکه آنرا مانند دیدن یکی دیگر از تصاویر کثیره درجه بشمارند."

و در صفحه ۱۳۴ آن کتاب راجع بعکس مبارک حضرت ولی امرالله چنین مرقوم فرموده اند: "هیكل مبارك بی اندازه استیحا ش داشتند از اینکه کسی عکس ایشان را بگیرد و لذا هرگز عکس که موجود باشد انعکاس حقیقی آن طلعت دلربا نخواهد بود و علاوه بر این عواطف و احساسات مبارک مانند امواج سریع دریای بر وجه منیر مرور میکرد عکس های زیادی لازم بود تا مظهر حقیقی جمال ایشان را بدست آرید."

و در صفحه ۱۲۱ آن کتاب مستطاب چنین مرقوم فرموده اند: "هرگز نهی صریحی نفرمودند که کسی شمایل وجود مقدس را نداشته باشد ولیکن میل مبارک این بود که توجیب پاران کلا" بشمایل حضرت مولی الوری معطوف گردد."

بنا بمراتب مذکور، بایستی نهایت احترام و اعزاز نسبت بشمایل مبارک و عکسهای مقامات متبرکه معطوف شود و بهتر آنست که شمایل متبرکه و عکسهای تاریخی امری و اماکن متبرکه در آلبوم بسیار زیبا قرار داده شود تا محفوظ بمانند و احباب الهی بطور شایسته از زیارت آنها بهره مند و مستفید گردند.



جایشان خالی یادشان باقی

طی سال گذشته بسیاری از احبای با وفای جمالقدم در اکتافعالسم به ملکوت ابهی شتافتند که برخی از آن شیفتگان جمال معبود را به لحاظ خدمات برجسته امری و وصول بموقع شرح احوالشان در اینمقام یاد می کنیم و خاطره شانرا گرامی میداریم:



آیا شما آن دوست همه احبای، آن صورت گشاده متبسم، آن وجود پرشور و نشاط، آن زبان گویا و بیان جاذب و ملیح را هرگز فراموش می کنید. آنکه دائم در حرکت بود، از این خانه به آن خانه از این محفل به آن محفل، از این شهر به آن شهر و از این ایالت به آن ایالت. از او درس محبت شنیدید، رسم وفا فرا گرفتید و آئین انسانیت و بزرگواری آموختید.

مقدمه کتاب (تاریخ حضرت صدر الصدور) مطالعه فرموده اید. از حیث طول مدت خدمت و مداومت در تبلیغ و تیشیر و سیر و سفر بخاطر اشاعه امرالله کم نظیر بود. در سال ۱۳۰۴ هجری قمری در خانواده ای از اهل علم و روحانیت در طالقان دیده به جهان گشود. پدرش مرحوم

چگونه ممکن است نصرالله رستگار را از یاد برد، چندین نسل از احبای این سرزمین با او خو گرفته بودند. بچه و بزرگ، مرد و زن، پسر و جوان و عالم و عامی همه و همه از حکایات شیرین و بیان صمیمی اولدت میبردند. شرح حال او مفصل است. لابد آنرا در

براسطه جناب ابن علیہ السلام
جناب میرزا نصرانی طالقانی علیہ السلام از آقا

برای
ای ثابت بر جان طالقانی از قریب زمان نسبت کن در بیان بود
اشبات اسرار و جبران لکن هیچ آن موافق دل و جان و از او
و جبران مخدمات ظهور و بروز مواهب که کی در بر هم ظهور نسبت من بود
نیجه باید الیوم حاصل گردد و امیدم چنین است که از طالقانی فتوی در
نهایت روح در میان سهوش شوند که بسبب سردی قلب باران
گردند و بوجوب تقالیم حضرت بزوان سلوک و حرکت نمایند و با عمل
واقفال و کفزار و کردار بسبب انشاء هیچ خلق شوند ترا کلمه کرم
مرفعی و شنبلیله امر آنه توتیه و ملک البیاء الابی ۲۹ مجمع
عبدالله

براسطه جناب ابن علیہ السلام
جناب میرزا نصرانی طالقانی علیہ السلام از آقا

میرزا حسین طالقانی با امر آشنائی داشت و در
 اواخر حیات مؤمن گردید و خود جناب نصرالله
 رستگار بواسطه حضرات میرزا یوسف خان وجدانی
 و بالاخص فاضل شیرازی به امر مبارک ایمان آورد
 و پس از مدت کوتاهی اسفار تبلیغی را شروع نمود
 و با غلبیلاد داخله سفر کرد . علاوه بر نشر
 نفحات الله بکار تدریس و تعلیم تلامذه احبباء
 و تزئید معلومات آنها همت گذاشت و در مدرسه
 تربیت به تعلیم و تعلم هر دو مبادرت ورزید
 سالهای طولانی به عضویت محفل مقدس روحانی
 طهران و لجنات و تشکیلات امریه مفتخر بود و
 تالیفاتی از خود به یادگار گذاشت که اهم آن
 (تاریخ صدر الصدور) و کتاب (تفهیم معارف
 امری) است .

جناب رستگار مورد عنایت مولای اهل بها *
 حضرت عبدالبهاء قرار داشت و ولوح از کلبك
 گهر بار آنحضرت با افتخار ایشان نازل گردید که
 یکی از آن دو لوح مبارک زیبای این مقال میگردد .
 همچنین به افتخار زیارت ارض اقدس و تشرف
 بحضور مولای حنون حضرت ولی عزیز امرالله نائل
 آمد .

پس از قریب ۸۸ سال زندگی توأم با خدمت
 و عبودیت در نهایت ایمان و ایقان در خرداد ماه
 ۱۳۵۲ شمسی برابر ۱۳۹۳ هجری قمری به
 ملکوت ابهی صعود نمود و تلگرام زیر بهمین
 مناسبت از ساحت منبع دیوان عدل اعظم الهی
 به محفل ملی روحانسی بهائیان ایران مخابره
 گردید .

" روحانی طهران از صعود مروج ثابت قدم و فداکار امرالله نصرالله رستگار
 متالمیم بستگان و دوستان آن متصاعد الی الله را از توجه این جمع به آستان
 مقدس و التجای ارتقاء روحش در ملکوت ابهی مطمئن دارید "

" بیت العدل اعظم " ترجمه

جاییشان خالی پادشان باقی



و تعشق بامر مبارك و ایمان و ثبوت و استقامت و خدمت به آستان الهی سر و جان نمی شناخت چنانکه مدت شانزده سال با وجود ناسازگاری

● کیان دخت ابرار (متحدہ) مهاجر فداکار و ثابت قدم امر اعزالی که در سال ۱۹۵۸ - (۱۳۳۶) بامر مولای محبوب حضرت ولی امرالله ارواحنا فداء باتفاق همسر و فرزندان خردسال به نواحی جنوب فرانسه هجرت نمود ، در تاریخ ۲۴ ژانویه ۱۹۷۴ در شهر ماری فرانسه بسه عوالم بالا صعود کرد .

کیان دخت که شمره دو خاندان جلیل بهائی یعنی جناب خواجه ربیع متحدہ کاشانی از جانب پدر و جناب دکتر لطف الله قزوینی از جانب مادر است در خانواده ای مؤمن و مخلص و متمسک به تربیت روحانی و معنوی پرورش یافت و در تعلق

آب و هوای محل مهاجرتی که دائماً او را در معرض کسالت و نفاقت داشت در فعالیت‌های تبلیغی و تشکیلاتی و مساعدت و تمشیت امور مسافری و مجاورین علاقه و جدیت و توجهی و ابراز داشت و حسن معاشرت و حسن معاشرت و تواضع و شفقت و ضرب المثل احباً و مسافری بود این ورقه نورانیه حتی در آخرین روزهای حیات کم دوام خود در جواب اطرافیان و خویشان

که او را تکلیف مسافرت به ایران و تغییر مکان مینمودند اظهار میداشت ، من مهاجرم و باید در همین جا مدفون گردم و به این آرزوی شریف خود رسید و روح پاکش در شهر ماری از عالم خاک به جهان تا بناك حضرت رب الارباب پرواز نمود و مسك الختام احوال او دستخط تلگرافی بیت‌العدل اعظم الهی شهیدالله ارکانه است که در جواب تلگرام محفل ملی بهائیان فرانسه غزنزول یافته و ترجمه آن زیر این صفحه میگردد .

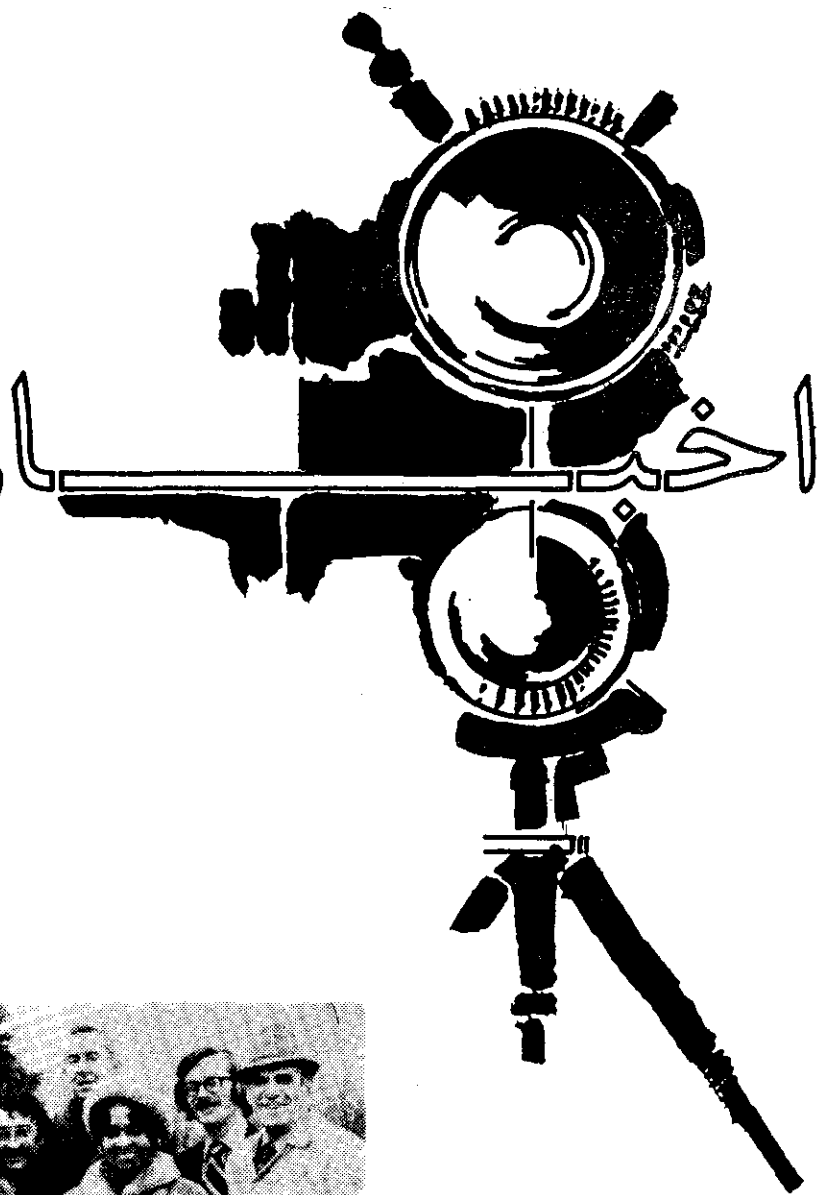
● تلگرام بیت‌العدل اعظم

" از فقدان مهاجر ثابت قدم و فداکار فرانسه کیان ابرار بی نهایت متأسفیم و متأسفیم دوستان و منسوبین مطمئن باشند در اعتبار مقدسه علیا برای ارتقا روح آن متعارج الی الله به ملکوت ابهی دعا و مناجات می کنیم بیت‌العدل اعظم "

● تلگرام محفل ملی فرانسه

" کیان ابرار مهاجر فداکار و عضو فعال تشکیلات فرانسه و مبلغ خالص و صمیمی امر در شانزده سال گذشته در سن جوانی در تاریخ ۲۴ ژانویه پس از تحمل صدمات در نهایت ثبات به ملکوت ابهی صعود نمود ، همسر و اعضا فامیل مشارالیه قلباً " از ادعیه مشفقانه بیت‌العدل اعظم سپاسگزار هستند . این محفل رجاء دارد در اعتبار مقدسه علیا جهت ارتقا روح آن متعاعد الی الله و تسلی قلوب داغدیده منسوبین دعا فرمایند . محفل روحانی ملی بهائیان فرانسه "

س
ار محمد نور



اعضای محفل ملی کانادا همراه
اعضای هیئت مشاورین قاره ای
در ایام ملاقات تاریخی بین محافل
ملی امریکا و کانادا و اعضای هیئت
مشاورین قاره ای (۱۵ الی ۱۸
فوریه ۱۹۷۴ - ویلمت)



ایادی عزیز امرالله جناب خاضع
در بین اخیای یال Basel در
ملاقات اخیایشان با اخیای سوئیس .



انصای بهارمین محفل روحانی ملی
بهاثیان کانا بهسراهانم ورا اواررز
Vera Edwards عضو هیئت معاونت.

”ای غریب دلخون غم مخور غمخوار مهربان داری..“

اینک غریب و خسته
— مرد همیشه تلخ

با بازوان خسته
دریای خسته را
در خویش می نشاند

آن سوی ساحل دور اندیشند و سرد
دستی نمی کشاید
دستی نمی نشاند
قایق بوج آب

مرد همیشه خسته
مرد همیشه تلخ
در گوش می نشاند آواز آب را
آواز باد را
تنها نشسته ای مرد
در ساحلی چنین
با چشم های دریا با قلبی آتشین
در انتظار فردا

غمگین و خسته روح ،
شب را ستاره ای هست
دست نوازشی هست
دریای دیگری هست
شب را تبسوی هست از آفتاب و از آب
برگرد خویش بنگر
زندان خویش بگشا

مرد همیشه غمگین
مرد همیشه تلخ
لبخند تازه اش را چون آفتاب صبح
بر چشم خود نشانند
در قلب روشن خود
با بازوان بسته
خوانند ،
ای غریب دلخسون

دکتر عطا الله فریدونی



آهنگ بدیع

برای
جوانان
و نوجوانان

فهرست

۶۲	۱- قسمتی از پیام بیت‌العدل اعظم الهی خطاب به احبای ایران
۶۴	۲- تشریف فرمائی مبارک از عکا به حیفا
۶۵	۳- کلمات مکنونه گردآوری سهام‌الدین
۷۲	۴- دین و ادبیات ترجمه و اقتباس جمشید فنائیان
۷۵	۵- انیس نقطه اولی

قسمتی از
پیامر بیت العدل
اعظم الهی
خطاب به احبای ایران

اما جوانان عزیز بهائی فرصت بسیار مبارکی در پیش دارند و تا
سبکبارند باید رهسپار سبیل خدمت گردند اگر به اکتساب علوم
وفنون عالیّه نافع مشغولند یا بشغل و صنعت و اقترافی مالموفیاباید
در همه حال مقصد اعلایشان تقدیم خدمتی به آستان یزدان باشد.
سنین اخیر شاهد مجهودات جمیله و توفیقات بدیع جوانان
در شرق و غرب جهان بود از مهد امرالله نیز جمعی از آن نهالان

بوستان حقیقت در گلشن عبودیت بهالیدند و باعث فخر و مباحثات
کل گشتند . بعضی تحصیل و مهاجرت را باهم قرار دادند
و در هر دو موفق شدند و برخی جهت تبلیغ و تشویق با سفاری
طویل المده پرداختند و عده‌ای قبول شغل و کسب قلیلی را در
میدان خدمت ارجح بر فرمایش راحت و مشاغل بهتر شمرند و از این
راه انقطاع خویش را اثبات فرمودند و یقین است نفس موفقیست
گذشته بهترین مشوق آن عزیزان در قیام و مجاهدات آیننده
خواهد بود .

اما از وظائف مهمه اولیه جوانان عزیز بهائی آنکه باید در بحر
آثار و معارف امریه مستغرق شوند و هر روز لا اقل در قافلی از حیات
خویش را مرتباً منظمآ مصروف تحصیل و مطالعه الواح و آثار مبارکه
نمایند تا بهرکت آن نسائم روح بخش مرات قلبشان از غبار عوارض
مستولیه این مدنیّت مادیّه مصفا و پاکیزه گردد و قابل تجلی حقائق
مکنونه مودعه در آیات نازله و صدف قیمه شود اگر چنین شود —
جوانان عزیز که محاط به امتحانات عدیده و در معرض آفات شدید^{اند}
محفوظ مانند و چون بفصل الخطاب آیات متسک شوند و آن میزان
اتم اقوم را معیار تشخیص و فهم و ادراک خویش قرار دهند دیگر
گوش هوش را از همه الفاظ ظاهر فریب و دمدمه مکاتب
عجیب و غریب فلاسفه مادی که مولود این تمدن رومی و النسی
فارغ سازند و چون نفوس غافلانهجات قافله را از نجوم آفله نجهوند
و بانگ جرسی را که در این صبح صادق هدایت از آن کاروان
گمگشته صحرای غفلت برآید هر چند پرطنین و بلند بایند لا یسوق
اعتنا نشمرند چه که گوش جان شان مفتون تغنیات بلبلان الهی است
که بگلبانگ روحانی درس مقامات معنوی آموزند و راحت جان
بخشند .

تشریف فرمائی مبارک از عکا به حیفا

● هر چند روز يك مرتبه چنانكه مذکور شد سرکار آقا برای سرکشی بمقام اعلیٰ به حیفا تشریف فرما می شدند چند روزی توقف می فرمودند . در ساعت اول ورود بمسافر خانه نزول اجلال فرموده . احباب و اغیار هرکس خبردار شده بود از دحام می نمودند تا اواخر شب پذیرائی برقرار بود و از فرد اصبح بدید و بازدید محترمین حیفا مشغول بودند سرکشی و ملاطفت نسبت به ضعفا یکی از وظایف حتمیه و مستمره هیکل مبارک بود بخانه های هر يك از فقرا وارد شده دلجوئی و مهربانی کامل می فرمودند فقرا حیفا و اشخاص بی بضاعت از هر قبیل و از هر کیش و ملت ، مسرور و شادمان می شدند عجیب تر آنکه اساس اطفال خانواده فقرا را يك يك باسم صدا می زدند ، اگر طفلی یا پیرزنی غایب بود از ذکر اسم او تغافل نمی فرمودند ، فلان کس کجاست ، حالش چطور است اگر مریض داشتند دلجوئی و مهربانی زیاد تر می فرمودند حتی دستور صحتی کامی میدادند و در حق هر يك دعا میکردند . دست متبرک نازنین را بصورت و سر هر علیل میکشیدند و صحت و برکت عطا می فرمودند آخر الامر تمام خانواده را دلشاد و خرم نموده آنوقت کیسه ای از جیب مبارک بیرون آورده پولهای ریز و درشت آن زمان که عبارت از مجیدی ربع مجیدی بشیلینک و بر قوت و متالیک بود بفراخسور استعداد و استحقاق هر يك عطا می فرمودند . این نوازشهای مشفقانه و بخششهای گرمیانه آنها را زنده و فرخنده مینمود . از این خانه بخانه دیگر تا وقتیکه باصطلاح ته کیسه بالا بیاید . خلاصه آنکه توقف مبارک در حیفاتنها برای ملاقات نبود بلکه کار بسیار مهمتری داشتند اما دید و بازدید بالاخره سرکشی ضعفا طبعاً تقدم حاصل می نمود .

کلیمات مکونہ



کرد آوری سهام‌الدین بهی زاد

حضرت عبدالبہا^۱ می فرمایند " ۰۰۰ کلمات
مکونہ و لثالی مخزونہ کہ از قلم حضرت بہا^۱ اللہ
صادر ریخداد در سنہ ۱۲۷۴ ہجری نازل
شدہ " .

کلمات مکونہ بمعنی " سخنان پوشیدہ
و مہر کردہ، صون و مستور از عالم بشر و از دستبر
حق " است و " مکون و مکونہ اصلاً بمعنی
نہان کردہ و مہر کردہ آمدہ " .

حضرت بہا^۱ اللہ جل اسمہ الاعلیٰ در لوحی
می فرمایند : قوله الاعلیٰ " از قبل این
مسجون کلمات مکونہ کہ از مشرق علم ربانیہ در
این طلیعہ فجر رحمانیہ اشراق نمود براحبسا^۱
القا^۱ نمائید تا کل بانوار کلمہ منور شوند و وصایای
الہی را امام وجوہ خود نظر نمایند کہ مباد افاسل
شوند و محتجب مانند " .

● همانطور که تاریخ امر مقدس بهائی گواهد است بین سالهای ۱۲۷۰ تا ۱۲۷۲ هجری قمری یعنی مدت دو سال از حیات مقدس همیگل مبارک حضرت بها^ع الله جل اسمه الاعلی در کوههای سلیمانیه گذشت . پس از مراجعت از کوههای سلیمانیه در سنین اقامت در بغداد و بهنگام مشی در کنار رود دجله کلمات مبارکه^ع مکتونه نازل گردید . این کلمات مبارکه بزبانهای فارسی و عربی عز نزول یافته و بنا به گفته جناب فاضل مازندرانی ، فارسیه آن که شامل هشتاد و دو فصل و یک مقدمه میباشد حاوی معانی و مفاهیم " قصیده عمیقہ " رمزیہ " عرفانیہ " اخلاقیہ است و اشاره به احوال جامعه اهل بیان در آن ایام دارد . در عربیه آن اصول و رؤس - تجربیات و احساسات روحانیه بیان شده و شامل مقدمه و هفتاد و یک فصل کوتاه است .

در مورد این سفر عظیم و اثری نظیر حضرت شوقی ربانی ولی امر مقدس بهائی چنین میفرماید " پس از کتاب ایقان که مخزن حقایق اسرار الهیه و مکن معارف بدیعه ربانیه است مجموعه جواهر آسای کلمات مبارکه مکتونه را باید یاد نمود . این در و معانی و لثالی حکمت یزدانی که در صدف عصمت رحمانی مستسور و مکتون بود در سال ۱۲۷۴ هجری در اوقاتیکه حضرت بها^ع الله در کنار دجله مشی می فرمودند

و در دریای توجه و تفکر غوطه ور بودند از لسان اطهر بلخفت فارسی و عربی نازل و بدواً " بفنا سبت صحیفه مخزونه فاطمیه " ، که با اعتقاد شیعیان باید یوم ظهور قائم موعود باشد ، به همین نام موسوم گردید و صحیفه مخزونه صحیفه ای بود که جبرئیل با مرالهی برای حضرت فاطمه آورد و حضرت علی علیه السلام آن را کتابت فرمود و تلاوت آن در احوالی که آن مخدره کبری از رحلت پدر بزرگوار غرق دریای احزان و تاثرات شدید بود مایه تسلی و تشفی خاطر مبارکش می گردید .

این جوهر تعالیم الهی وزید ، نصایح آسمانی که برای تلطیف ارواح و ارتقا حقایق بشریه بعوالم عز روحانیه از قلم حضرت مالک البریه نازل گردیده مقام و عظمتش از بیان مقدس که در فاتحه آن اوراق مندرج و مسطور است معلوم میگردد ، قوله الاعز الاعلی : هذا منزل من جبروت العز بلسان القدرة والقوت علی النبیین من قبل وانا اخذنا جواهره واتصناه تمیص - الاختصار فضلاً علی الاحبا لیوفوا بعهد الله و یودوا اما ناته فی انفسهم ولیکونن بجوهر التقی فی ارض الروح من الفائزین . و نیز میفرمایند : (آن لوح کل الطعام و قصیده " رشع عما " که در ارض طائز نازل شد ، اولیین ظهورات قلم ملهم ابهی و نخستین رشحات

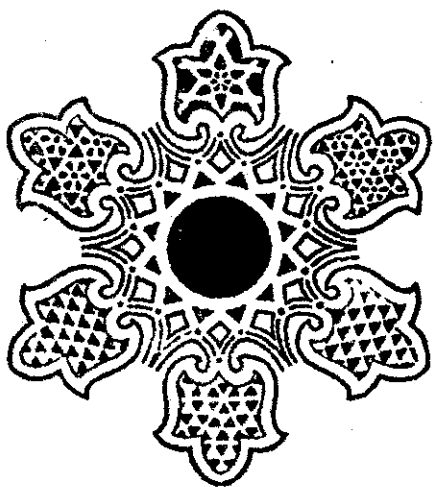
طمطمایم قدرت سلطان جبروت بقار تشکیل
می دهد و کل بنفسه مقدمه نزول کتب مهینمه
و صحائف بدیعه منیعه ایقان و کلمات مکونه
و هفت وادی است که بعداً در سنین اقامت
بغداد قبل از اظهار امر جهری امر اعزابی
از مخزن قلم اعلی صادر (.....) .

و اما آنچه از زیارت این اثری مثیل و
نظیر حاصل میشود وسعت مفاهیم کلمات و رقت
عبارات و دلنشینی اشارات و تمثیلات و تشبیهات
جمیل و شکیلی است که حاکی از احاطه و افاضه
کامله قلم معجز شمیم ملهم هیکل اعز اعلی جمال
اقدس ابی دارد و بنظر چنین می رسد که تنها
طریق ایصال به قطرات امواج این بحر موج
همانا تمسک و تشبیت به کلمه مبارک هیکل الطف
حضرت من طاف حوله الاسماء، مبین آیات الله
و مرکز میثاق الله میباشد که در الواح شتی به تشریح
این درر گرانبها برداخته و دریائی از معانی
و مفاهیم را جلوه گاه قلوب صافیه نورانیه فرموده اند.



● در مورد این کلمات مبارکه * زندهای پسر
خاک با اشرا الفت مکیرو مؤانسست مجو که مجاست
اشرا نورجان را بنار حسیان تبدیل نمایند *
میفرمایند :

* نفوسی که تصدیق نمود هاند و بهدایست
برد اختهاند و حال بکلی به پریشانی فکرمبتلا
شده اند سبب اینست که این اشخاص بسنا
نفوس غافله معاصر گشته اند و مخالفت نص صریح
الهی نموده با اشرا الفت گرفتند و مؤانسست
جستند این است که میفرمایند مجالست اشرا
نورجان را بنار حسیان تبدیل نماید زیرا ممکن
نیست که شخص سالمی با شخص مسلولی و یا
مجدومی الفت نماید و علت سرایت نکند امروز
جمعی بیخردان که مانند حیوان اسیر عالم
طبیعتند و از جهان الهی خیر ندارند با هر
نفسی الفت کنند القاء شبها نمایند کم این
سم مهلك در نفوس مستمعین تا تیر کند ، زیرا
غافلین این ایام را میزان ادراک حس است و
میزان حس ناقص .



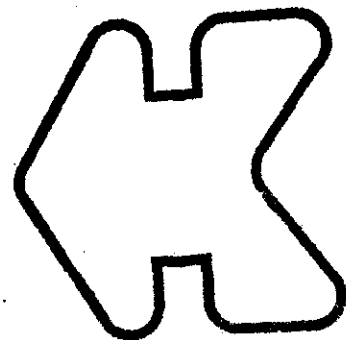
● قبل از آغاز فصل بیستم کلمات فارسیه
 می فرمایند: " در سطر هشتم از اسطر قدس
 که در لوح پنجم از فردوس است ۰۰۰۰ " و نیز
 در بیانی قبل از آغاز فصل چهل و هفتم همین
 کلمات مبارکه چنین نازل شده ۰ " در سطر
 سیم از اسطر قدس که در لوح یاقوتی از قلم
 خفی ثبت شده ۰۰۰۰ " حضرت عبدالبها
 راجع به لوح یاقوتی و لوح پنجم مذکور در
 بیانات مبارکه فوق چنین می فرمایند:

این الواح ملکوت است که از قلم اعلی در لوح
 محفوظ مرقوم است چنین الواحی از عالم ملکوت
 در عالم ناسوت نازل نگشته بلکه در خزائن غیبیه
 محفوظ و مصون است ۰ اگر وقتی نفسی چنین
 الواحی ابراز نماید و نسبتش به حق دهد که
 این لوح یاقوتست یا لوح پنجم از فردوس است
 اصل ندارد ۰



● در کلمات مبارکه فارسی فصل هفتاد چنین نازل
 گشته ۰

" ای دوستان یاد آورید آن عهدی را که در
 جبل فاران که در بقعه مبارکه زمان واقع شده
 با من نموده اید و ملا اعلی و ۰۰۰۰ و حضرت
 عبدالبها در مورد عهد جبل فاران در بقعه
 مبارکه زمان می فرمایند ۰



" این عهد و میثاق است که جمال مبارک در
ارض مقدس بقلم اعلی در ظل شجره انیسما
گرفته اند و بعد از صعود اعلان شد " .

در تشریح " صبح صادق روشن " و " شجر
انیسا " و " فضای قدس مبارک " که در فصل
هجدهم از کلمات مبارکه فارسیه باین عبارت
نازل گردیده " ای دوستان من آیا
فراموش کرده اید آن صبح صادق روشنی را که
در ظل شجره " انیسا " که در فردوس اعظم فرس
شده جمیع در آن فضای قدس مبارک نزد من
حاضر بودید و به سه کلمه طیبه تکلم فرمودم و -
جمیع آن کلمات را شنیده و فدا هوش گشتید
و آن کلمات این بود " .

حضرت عبدالبها " چنین میفرمایند " . امامراد
از آن عبارت فقره " کلمات مکنونه یعنی صبح
صادق روشن فجر ظهور است که حضرت اعلی
تجلی فرمودند و مراد از شجره " مبارکه جمال
قدم است و مراد از آن نضا فضای دل و جان
است و حضور خلق عبارت از حضور روحانی
است نه حضور جسمانی و ندای الهی در فضای
دل و جان بلند شد و چون خلق هشیار نگشتند
..... انتهی " .

و نیز میفرمایند " هو الله ای بنده " حق
فوصت نیست مختصر مرقوم میشود " شجره "

انیسا جمال مبارک است که در ظل شجره "
الهیة عهد و بیمان بسته شد و علیک التحیه و
التناء ع " .

● در فصل شصت و دوم از کلمات مبارکه
فارسیه چنین مسطور " بگو ای اهل ارض -
براستی بدانید که بالای ناگهانی شمارا در پی
است و عقاب عظیمی از عقب گمان میرید که آنچه
را مرتکب شدید از نظر محوشده لایسم بجمال که
در الواح زبرجدی از قلم جلی جمیع اعمال شما
ثبت گشته " و حضرت عبدالبها " در معنی
" الواح زبرجدی " می فرمایند " " مراد
لوحی از الواح مبارکست و کتابه از اینکه الواح
الهی را باید بر سنگهای گرانبیا نقش نمود اما
اصطلاحات شرق است که لون بیضا را بمشیت
و حمرا را به قضا و شهادت و خضرا را بقیام
تقدیر و صفرا را باجرای امور تعبیر می نمایند .
در فصل هفتاد و هشتم از کلمات مبارکه " مکنونه
فارسی نازل " ای پسر هوی تاکی در شوای
نفسانی طیران نمائی بر عنایت فرمودم تا در شوای
قدس معانی پرواز کنی نه در فضای وهم شیطانی
شانه مرحمت فرمودم تا کیسوی مشکین شانه
نمائی نه گلویم بخراشی " . و حضرت عبدالبها
درین مورد می فرمایند " " و اما پسر و
شانه در کلمات مبارکه مکنونه مذکور آن میثاق

الهی است این عهد و میثاق از برای آن گرفته شده که وفا به عهد عبد البها^۱ نمایند نه اینکه گلوی مبارک یعنی امر مبارک را بخراسند و لسی بکلی چشم از انصاف بسته بنهایت جفا و اعتساف برداختند.

هر فصل در اصل بیانات مبارک خلیلی وارد نمیکند



● آنچه مسلم است فصول مختلف این کلمات الهیه در ابتدا بصورتی که اکنون گرد آمده نبوده و در الواح شتی از قلم اعلی عز نزول یافته ولی بعداً اراده مبارک جمال اقدس ابهی بر جمع آوری و ایتلاف آنها قرار گرفت که در این مورد در اثری خطاب به زین المقربین چنین میفرمایند: "از کلمات مکونه ذکر نموده بودید بعضی از آن در یک لوح مرقواحد نازل و لکن در بعضی احیان فقرات دیگر نازل شده بعضی کل را جمع نموده اند و بعضی متفرق است اگر جمع شود احسن بوده جناب زین المقربین بعد از اطلاع از اراده مبارک مولای خویش به جمع آوری آیات الهیه پرداخت ولی چون برای ترتیب قطعات مختلف آن معیاری درست نبود نسخ مختلف با ترتیب متفاوت در تقدم و تاخر فصول آن بدست آمده که البته بسبب استقلال

آنچه ذکر آن در این مقام لازم بنظر میرسد اینست که در حین جمع آوری و تحریر این فصول در فصل هفتم از کلمات فارسی در نسخه ای در عبارت بقعه مبارکه زمان باسقاط نقطه زا^۲ رمان ضبط شده و نسخ مطبوعه بدون اطلاع از آن تقلید کردند.

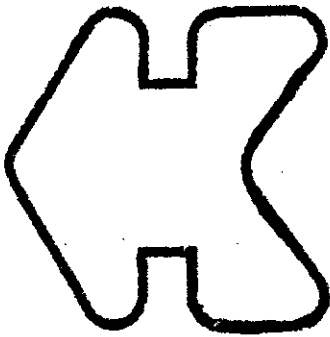
دیگر از مسائل لازم الذکر ترجمه ایست که هیکل مبارک حضرت ولی امرالله از این کلمات الهیه فرموده اند و در آن مانند سایر آثار مبارکشان شیوه و روشی بسیار زیبا و اصیل بکار برده اند که برای درک بهتر آن شایسته است به اصل ترجمه مبارک که بسا کلمات مکونه فارسیه و عربیه در یک مجلد بطبع رسیده مراجعه گردد.

درخاتمه این مقوله همان به که بزیارت
بیانات حضرت عبدالبها در اهمیت عمل
بموجب مفاهیم کلمات مکتونه ببرد ازیم • این
بیان مبارک در جواب یکی از سائلین مبنی بر
اینکه چکم تا بنده • حقیقی باشم از بد ایح
الآثار نقل میگردد •

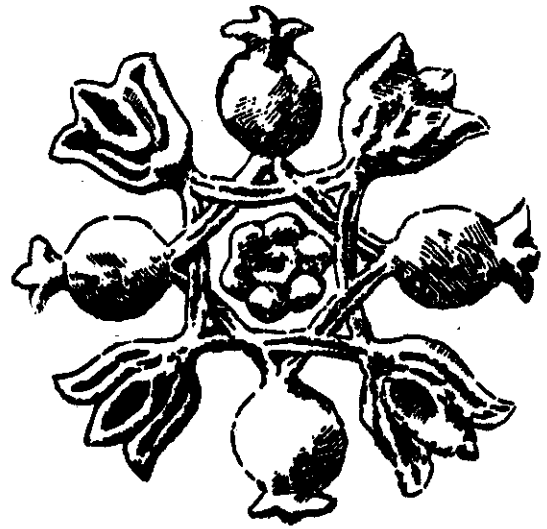
• بموجب تعالیم حضرت بها • الله عمل نمائید
نه آنکه فقط بخوانید بلکه عمل بموجب کلمات
مکتونه و سایر وصایای الهیه نمائید هرچه
من بگویم نمی از محور قلم اعلی و قطره ای از
بحر ذخار فضل و عطای جمال ابهی نمیشود •

باید کلمات مکتونه فارسی و عربی را بیلا
و نهارا • قرائت نمائیم و تضرع و زاری کنیم
تا بموجب این نصاب الهی عمل نمائیم
کلمات مقدسه بجهت عمل نازل شده نه
بجهت استماع • الخ

مائخذ و منابع • کتاب قون بدیع جلد دوم
بدایع الآثار جلد دوم - اسرار الآثار جلد
اول و پنجم - مائده آسمانی جلد دوم -
محاضرات جلد اول •



می خواهیم از این نظریه حمایت کنیم که نقد ادبیات وقتی کامل است که با رعایت نقطه نظرهای دینی و اخلاقی و مذہبی توافقی و تفاهمی وجود دارد ادبیات استوار و پابرجا است . ولی در زمانهای چون عصر ما که چنین توافقی وجود ندارد پیروان ادیان باید در انتخاب نوشته برای مطالعه وقت بیشتری بعمل آورند و آن را با موازین اخلاقی و دین هر دو بسنجند . عظمت ادبیات صرفاً با موازین ادبی مشخص نمیگردد ، هر چند بخاطر داریم که تنها موازین ادبی است که مشخص میکند آنها نوشته ای جزو ادبیات بشمار میرود یا خیر .



در چند قرن اخیر بطور ضمنی این تصور پیش آمده که بین ادبیات و مذہب ارتباطی نیست هر چند از این نکته غافل نیستیم که ادبیات و بیشتر آثار تخیلی همواره با برخی از موازین اخلاقی مورد دآوری قرار گرفته و می گیرد و لسی داوریهی اخلاقی در مورد آثار ادبی بر اساس آن نوع اخلاقی صورت می گیرد که هر نسلی خواه مطابق آن زندگی کند یا نکند ، آن را قبول دارد .

یقین داریم بی آنکه توجه داشته باشیم قضاوت های دینی و ادبی را بطور کامل و غیر منطقی از هم جدا میسازیم . اگر میشد تفکیکی کامل وجود داشته باشد اشکالی نداشت ولی تفکیکی کامل هرگز نمی تواند وجود داشته باشد . اگر برای نمونه ادبیات داستان نویسی را در نظر گیریم ، زیرا داستان بر تعداد زیادتری از خوانندگان ادبیات تأثیر دارد ، شاید متوجه گردیم که در سیه صد سال اخیر از روح دیانت و روحانیت بد و افتاده و بسوی دنیا دوستی و مادیات پرستی گرایش یافته است .

دین و ادبیات

نوشته : توماس . ا . الیوت
ترجمه و اقتباس : جمشید فنائیان

از زمان دفو DEFOE گرایش بسوی حالات
 دنیوی در داستانسرائی مستمرا پیشرفته
 و از سه مرحله گذشته است : در مرحله نخست
 داستان خواست نقش مذهب را بازی کند و جای
 آنرا بگیرد . در مرحله دوم ادبیاتها مذهب
 مخالفت ورزید و در مرحله سوم که مربوط به
 زمان ما میشود تقریبا همه نویسندگان
 به استثنای جیمز جیس JAMES JOYCE دین را
 نشان عقب افتادگی انگاشتند .

وجه مشترك دین و ادبیات داستانی (تعلیم
 رفتاری خاص به انسان) است . دین موازین
 اخلاقی فردی و نیز طرز رفتار ما را نسبت به دیگران
 تعیین میکند . داستانی هم که مطالعه
 میکنیم در تعیین نوع رفتار ما نسبت به هموعمان
 و نیز در شکل گرفتن شخصیت ما تاثیر دارد .

وقتی داستانی می خوانیم شخصیت های
 داستان آنطور که نویسنده ارزیابی می کند
 با روشهایی که مورد تاکید یا تکذیب قرار
 می دهد بر روی رفتار ما تاثیر می گذارند . اگر
 داستانسرایان معاصر مستقل و جدا از دیگران
 می اندیشیدند شاید چیزی داشتند که تقدیم
 جامعه نمایند ولی اکثر کسانی هستند که در
 مسیر آب در حرکتند بلکه تندتر از آن پیش
 میروند . می توان گفت تا حدی احساس دارند
 ولی عاری از عقل و درایت هستند .

شاید انتظار اینست که در باره ادبیات
 وسیع النظر باشیم ، عقاید مذهبی را کنار
 گذاریم و به داستان بعنوان داستان و به
 درام بعنوان درام نگاه کنیم .

فرض کنید بعنوان خواننده داستان عقاید
 اخلاقی را به یک سونهم و خواندن را صرفا
 بخاطر سرگرمی یا درک لذت زیبایی انجام

د هیم ولی از آنجا که نویسند هرقصدی در نوشتن
 داشته باشد خواه ناخواهی کوشد تا بر تمامی
 وجود ما بعنوان موجودات انسانی تاثیر
 گذارد و مانیز بعنوان موجودات انسانی تحت
 تاثیرش قرار میگیریم ، دیگر نمیتوان جنبه های
 مثبت و منفی چنین مطالعه ای را انکار کرد
 تصور می کنم غذاغیر از لذت خوردن بر ما
 اثری دارد و در حین هضم و جذب آثار دیگری
 بر آن مرتب است . این موضوع عینا در مورد
 آنچه مطالعه می کنیم صادق است .

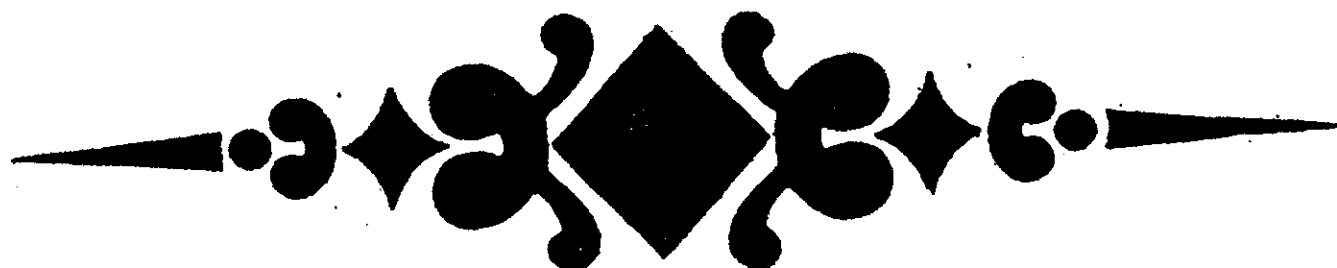
برخی گمان می کنند که هرچه بیشتر مطالعه
 کنند پیشرفت بیشتری پیدا خواهند کرد البته بیجا
 مطالعه آثار نویسندگان عالیقدری چون شکسپیر
 دانته ، گوته ، امرسون و ده ها نویسنده خوب
 دیگر ممکن است چنین پیشنی بدست آید
 ولی خواندن هر کتابی بر کمال مانعی افزایش
 بلکه ممکن است اتلاف وقت بشمار رود . میخوا
 اخطار کنم همان کتاب هایی را که ما صرفا
 برای سرگرمی و وقت گذرانی می خوانیم بیشتر
 از هر کتاب مفید هر وجود ما تاثیر می گذارد .
 همان کتاب هایی را که با کمترین زحمت و سهیل
 و آسان مطالعه می کنیم براحقی و بانفوذی
 حمله گرانه وجود ما را تحت نفوذ قرار می دهد
 اینست که باید در مورد انتخاب خواندنی وقت
 بیشتری بعمل آورد .

در معرض حاضر علاقمندان ادبیات خوانندگان
 آثار شناخته شده گذشته نیستند که شخصیتها
 داستانشان جدا از زندگی باشد بلکه خوانندگان
 ادبیات معاصر خود را در معرض تاثیر و نفوذ
 گروهی از نویسندگان قرار می دهند که هر چند
 بیکی آنها بگمان خوشتر چیزی متفاوت تقدیم
 جامعه می کنند ولی در واقع همگی با هم در یک

مسیر حرکت هستند و معتقدم که در هیچ زمانی چون عصر ما طبقه خوانندگان تا این حد دست بسته تسلیم نفوذ نویسندگان زمان خود نبود مانند نیز هرگز زمانی نبوده که تا این حد علاقمندان کتاب آثار معاصرین را بیشتر از آثار گذشتگان مطالعه کنند و هرگز زمانی نبوده که مردم تا این حد خود را از گذشته جدا سازند.

البته ادبیات جدید در حد خود همین خوب و بد و بهتر و بدتر تمیز می دهد ولی می خواهم این نکته را روشن سازم که در همین حال که قصد ندارم درجاتی برای ادبیات مشخص کنم و آنرا بعنوان ادبیات عالی و پست طبقه بندی نمایم فکری کنم ادبیات جدید بواسطه گرایش بسستی که آن را دنیا دوستی و مادیات پرستی می نامم

SECULARISM فاسد گشته و از این نکته غافل مانده که حیات روحانی بر حیات طبیعی برتری دارد و به گمان من باید این نکته همواره مورد نظر همه ما باشد. گمان نرود که قصد نفسی ادبیات معاصر را از م بلکه می خواهم بررسی کنم که چه میتوان کرد. من می گویم آزادی زیاد در ادبیات نتیجه خوبی نداده است، هر قدر نویسندگان که نظرات خود را بماتلقین می کنند نفسی غالبند ریاشند و بهر اندازه که ما خوانندگانی بی اراده نباشیم باز باید دید نتیجه چیست؟ مثلاً هر خواننده به نسبت تاثیر پذیریش تحت تاثیر قرار می گیرد و هر چه تاثیر پذیری بیشتر باشد اطمینان به کمال و بهبودی کمتر میشود.



انپس نقطه اولی



هرچه کوئی اولی دارد به غیر از حرف عشق

کا بنهمه گفتند و آخر نیست این افسانه را

ظلمت سرای حیاتش شمع و نوری نداشت تا کوره راه زندگیش را روشن گرداند کسه
ناگاه در اعماق قلبش شراره عشق الهی زیانه کشید و جام وجودش از صهبای محبت
ریانی لبریز شد و دنیای تاریک او را بپرتو خویش آدین بست ، دیگر او را صبر و قرار
نماند و تحمل نتوانست ، گریبان به محبت جانان بدرید و خود را فدای محبوب خویش
ساخت . مردم تبریز همه جانفشان او را در راه محبوبش دیدند و برحالش گریستند .

سخن از عاشقی است پاکباخته که چون در ریعان عبر و عنفوان شباب از رسالت
رب اعلی آگاهی یافت و مشامش به نفعات قدس معطر شد شعله رحمانی گشت و سراج
نورانی گردید . وجد و طرب یافت ، مشتعل شد ، مانند دریا بجوش آمد و بمشابه
نهنگ بحر عشق پر خروش گشت . ظهور مبارک روح حرارت در کالبدش دمید ، راحت
و آسایش از او سلب شد ، شهر تبریز را برای خود تنگ دید و ماندن در زندان خانه
را تنگ شمرد آماده مسافرت گردید و مهیای مهاجرت . ناپدریش نهایت جد و جهد
را مبذول داشت که وی را از این خیال باز دارد ، لکن او چنان گریبان به محبت الله
چاک فرمود و در سبیل عشق چالاک شد که جوش و خروشش ، پوشش از کار برداشت
و چنان بر آفریخت که پرده* ستر و حجاب بسوخت .

هزار جهد بکردم که سر عشق بیوشم نبود بر سر آتش میسرم که نسوزم

پس بدست نا پدري به بند اشارت کشیده شد و در مجلس منزل ، زندانسی
گردید که مبادا فرار کند و نا پدري را نزد یار و اقیار خوار نماید . این عاشق و شنید^{آه}
جمال جانان در آن زندان از هجران و حرمان محبوب بی همال چنان سوزان و گریان
گشت که بیمار و ناتوان گردید . میسوخت و میساخت و نرد عشق می باخت چنانکه
حالتش همگان را میهوت و حیران کرده بود . سرانجام طاقتش طاق شد و چون شعله
آتش زبانه کشید و بانهایت تاثر جانب حضرت نقطه اولی توجه نمود و پراز و نیاز مشغول
گشت ، شبی در رویا مشاهده آن جمال نور آفرمود و صوت ملیح و بیان صحیح مولای بی
همتایش را شنید که فرمودند : " محمد علی برخیز " ، پس در آنحال روی قدم معبود
خویش افتاد و سر بسجود نهاد ، مشاهده نمود که محبوبش دست او را گرفت و بلند فرمود
و آنگاه ندای ملکوتی آن مالک زمین و آسمان در گوشش چنین طنین انداخت و نویسد
داد که :

" خوشحال باش ساعت موعود نزدیک است در همین شهر تبریز عنقریب در مقابل
مردم شهر مرا مصلوب خواهند ساخت و هدف گلوله اهدا* خواهم شد ، جز تو کسی
را در این موهبت باخودم شرکت نخواهم داد . مژده باد که تو آنروز بامن جام شهادت
خواهی نوشید و آن هذا وعد غیو کندوب* ."

از مشاهده این رو یا مسحور شد و چون بهوش آمد خود را در بحر سرورد بیند سروری که جمیع احزان عالم آن را مستور نمیداشت و شادی و نشاطی که پرده های تیره و تاریک عالم طبیعت آن را محجوب نمی نمود . از آن پس سکون و آرامش نیافت آن ندان ملکوتی در گوش آن هوشمند همواره طنین انداز بود و با تجسم آن رو یا خیم و در پرواز از مشاهده آن تبسم ملیح ، عزلت و مهجوری در زندان را فراموش نمود و از جمیع علائق دنیا چشم پوشید یقین داشت که ساعت موعود فرا خواهد رسید و مزده معهود بسدون تا خیر تحقق خواهد یافت ، پس عهد کرد که این امر را فاش نسازد و بدین ترتیب از بند زندان خلاصی یافت لکن همواره منتظر و مترصد آن بود که بوی از محبوب استشماس نماید و نفعه ای از معشوق بوزد تا سربکوش نهد و در سایه شجر وجودش بیارمسد که خبر یافت محبوبش نقطه اولی را به تبریز عودت داده اند ، پس سرازیر با شناخت و سرو پابرهنه بسوی معبود شتافت و بغزل لقا و تجرع صهبای وفا رسید ، به وعده محبوب دل خوش داشت تا میقات محتمل فرارسید . در آن روز او و نقطه اولی را با ۲ تن دیگر اخذ نمودند و در حجره ای محبوس ساختند اما او که بخلوتگاه دلبر اتفاق راه یافته بود از هر فکری خالی شد و از هر قیدی رهائی یافت و به جانفشانی و پاکبازی موفق گردید . در حجره سربازخانه بر حسب فرمان مولایش ، که خواسته بودند یکی از یارانشان ایشان را شهید کنند ، قیام نمود شال برداشت و عرض کرد " بهر نحو که بفرمائید عمل می نمایم " و حضرت نقطه اولی پاسخ فرمودند که: " همین جوان که قیام به اجابت اراده من نمود بامن شهید خواهد شد و من او را اختیار نمودم تا در وصول باین تاج افتخار بامن سهم گردد ، این جوان انیس من خواهد بود . " و بدینسان محمد علی " انیس نقطه اولی " گردید .

لحظه موعود فرارسید ، انیس را با مولایش به قریانگاه خواندند ، نور سرور و حبور از وجه مبارکش میدرخشید و روح ثبات و استقامت از وجناتش ظاهر بود ، نخست عوانان و فراشان خواستند که آن روح انقطاع و جوهر پاک و صفا را به کتمان وادارند لکن آن سرگشته و سودائی و واله و شیدائی ایدا " فتور نیارورد و سستی نوزید . پس نگهبانان حضرت نقطه اولی و او را به بند کشیدند ، او همچون صدف ، مروارید وجود محبوب را به آغوش کشید . عاشق را در آغوش معشوق بد آر آور یختند و نفیر ۲۵۰

گلوله بی امان هایه و مهمه را خاموش ساخت و نفس ها را در سینه ها محبوس نمود و دود باروت فضا را فراگرفت اما عجب از آنچه پدید آمد .

انیس شادان و خندان با تیسمی ملکوتی بر زمین قامت استوار کرده بود و از حضرت باب اثری نبود ، همگان انگشت حیرت بدهان گزیدند و زمانی دراز سکوت اختیار کردند و پس از تفرص و تجسس دیدند که حضرت باب در حجره سرایزخانه هستند و لکن چون اراده " غالبه " حضرتشان به نحو دیگری بود ، تیرا عدا " اثری نبخشیده بود دیگر بار آند و وجود نورانی را بریسمان آویختند و این بار جسد شریا رس حضرت اعلی بهم آمیخت ، و بدینسان انیس همچون پروانه گرد شمع وجود نقطه " اولی سوخت " خویش را فد نمود و از این سوختن درس وفا به عاشقان آموخت .

فراشان سفاک و نگهبانان بی باک رس اطهران ذوات نورانیه را به خند قسی بیرون شهر انتقال دادند و شب هنگام چون مهررخشان سینه بسینه دریا خسبید آن دو جسد شریف به همت سلیمانخان بکارخانه حریر یکی از احبای میلان منتقل شد و از آن پس مدت شصت سال از سوئی سوئی در انتقال بود تا آنکه در ارض اقدس در دامنه جبل کرمل استقرار یافت . " او حال در جوار رحمت کبری از جنت ابهسی با طیبور قدس عمدم و همراز و در محفل تجلی غرق انوار و ذکر ستایشش درالمن و افواه و بطون اوراق الی الابد باقی و برقرار .

آری سفر عشق همین يك دوسه گام است

ترك سروجان گیر، پس آنگاه بیاسای